

## روند، نه وحدت و انسجام، که تشتت و فروپاشی است!

مدتی است که سران رژیم مصرا نه چینی تبلیغ می‌کنند که هیچگونه اختلافی میان آنها وجود ندارد. آنها از انسجام، وحدت و یکپارچگی مسئولین و دستگاه‌ها که دم می‌زنند و حتی جناح - بندیهای درونی را نیز انکار می‌کنند. جمهوری اسلامی البته سالهاست که در آرزوی وحدت و انسجام بسر می‌برد. این رژیم در همان حال که در فراغ هماهنگی، وحدت و انسجام می‌سوزد و هر روز از درون به تشتت پیردا منه تری دچار میگردد، به تبلیغات گسترده تری پیرامون آن و تظاهر به وجود آن دست میزند. تبلیغات و کوشش‌های مداوم که از ابتدای موجودیت پارتی تا قرض رژیم وجود داشته و یک لحظه متوقف نشده است. لذا کوشش سران رژیم در تظاهر به یکپارچگی و انسجام امر تازه‌ای نیست، اما آنچه که تازه بنظر می‌رسد، بعدا دگسترده تر و پیردا منه تر این تبلیغات و ادعاها، پس از مرگ خمینی است. و ارشین خمینی در اقدامات فوری پس از مرگ وی،

کوشیدند نمونه‌هایی از این "وحدت و یکپارچگی" را عرضه کنند. انتخاب‌خامنه‌ای به جا نشینی خمینی، تغییر قانون اساسی و تصویب آن، انتخابات ریاست جمهوری و تعیین کابینه جدید، از جمله مهمترین اقدامات عملی‌ای بود که سران رژیم در تسریع انجام آن تمام هم خود را بکار بستند تا با اصطلاح انسجام و هماهنگی خود را به نمایش بگذارند. آنان نوقزده این "وحدت و یکپارچگی" را بیسابقه خواندند و خامنه‌ای که بجای خمینی - هر چند کاریکاتورهای از او - نشسته بود، وضعیت جدید را چنین تصویر نمود "امروز مردم بعد از گذشت دو سه ماه از رحلت حضرت امام... می‌بینند که رئیس جمهوری را انتخاب کردند... روسای قوه ثلاثه معین شدند و دستگاه‌های کشور مشغول کار هستند نظم بر اوضاع بحمداله حاکم است...". (رسالت - ۲ شهریور ۶۸) ارگان‌های تبلیغاتی

## آخرین گام در مجارستان

مطبوعات و خبرگزاریهای کشورهای امپریالیستی طی چند روز گذشته با شور و شعف زاید ا لوصفی اخبار و گزارشات مربوط به آخرین تحولات در مجارستان و تصمیمات سوسیال - خائنین مجار را منتشر ساختند.

از مدت‌ها پیش در پی پرویزیک بحران اقتصادی و سیاسی در مجارستان و تقویت جناح سوسیال - رفرمیست در درون حزب کارگران سوسیالیست این حقیقت آشکار شده بود که مجارستان بسرعت راه انحطاط را میپیماید. انجام یک رشته تحولات اقتصادی و سیاسی در جهت تقویت مناسبات سرمایه داری که در پی یک رشته اختلافات خادیه مرحله اجرا درآمد، خود حزب کارگران سوسیالیست مجارستان را در معرض یک انشعاب قرار داد.

۳

## تقویت مناسبات رژیم با دولتهای امپریالیست

از مدت‌ها قبل از مرگ خمینی، سران جمهوری اسلامی به این نتیجه رسیده بودند که حکومت بدو پیوندها می‌تواند به تریا امپریالیست‌ها و جلب حمایت کامل امپریالیست‌ها بیش از این قادر نیست به حیات خود ادامه دهد. برقراری آتش بس در جبهه‌های جنگ و در پیش گرفتن سیاست "بازسازی" مستلزم آن بود که رژیم برای جلوگیری از عصیان توده‌ها - که شرایط زندگی مادی و معنوی کارگران و زحمتکشان آنرا قریب الوقوع می‌نمود - بتواند زمینه‌های لازم را برای مستحکم تر نمودن پیوندها سرمایه‌جانی مهیا نماید. غالب سران حکومت به این نتیجه رسیده بودند که تنها راه همین است. پس می‌باید شرایط کافی پیش‌بینی بین سیاست که از قبل بدلیل وضعیت درونی حکومت همواره با شکالاتی مواجه بود. بیشتر از گذشته فراهم و تمام مواضع کناره زده شود. اصلاحات قانون اساسی در جهت تمرکز

بیشتر اختیارات در دست رئیس جمهور و توا فوق جناحها بر روی شخص رفسنجانی یعنی رئیس قوه مجریه، که مناسبتترین شخص برای اجرای سیاستهای جدید رژیم قلمداد می‌شود، در حقیقت بازتاب این مسئله است که جمهوری اسلامی در شرایط تشدید بحران اقتصادی و سیاسی و نابسامانی اوضاع اجتماعی، هیچ آلترنا تیو دیگری در مقابل خود ندارد. مرگ خمینی چه به لحاظ نقشی که در تضعیف جناح "حزب الهی" بر جای گذاشته بود چه به لحاظ هراسی که در دل سران حکومت افکند، به عاملی در جهت هموار کردن این مسیر تبدیل شد. عایدی مناسبات با امپریالیسم آمریکا بدلیل تاثیراتی که بزرگ سران رژیم می‌توانند در حل مشکلات جمهوری اسلامی بر جای بگذارند، در صدر برنامه‌ها قرار گرفت. رفسنجانی دوسه روز پس از اینکه به

۴

## دفاع از حزبیت، علیه بی‌حزبی



### چشم انداز

### برنامه پنج ساله جمهوری اسلامی

در حالیکه بحران اقتصادی همه ارکان زندگی اقتصادی جامعه را فرا گرفته، رفسنجانی و جناح‌هایش در حاکمیت تبلیغات گسترده‌ای را سازمان داده‌اند تا چنین وانمود کنند که گویا برنامه پنج ساله، با برنامه‌های گذشته اساسا متفاوت است و میتوان از طریق سروسامان دادن به امر تولید شرایط را برای رونق اقتصادی فراهم سازد، و این در حالیکه حتی نمایندگان مجلس ارتجاع نیز به ذهنی بودن بیتی نتیجه بودن این برنامه برای حل بحران اذعان دارند. در همین رابطه یکی از نمایندگان میگوید این برنامه "بیشتر جهت‌گیری برای ایجاد تسهیلات سرمایه‌گذارانی بخش خصوصی در صنعت است که تحقق آن با توجه به ساختار اقتصادی ما، اگر امری محال و غیر ممکن نباشد،

۵

★ "اکثریت" - جناح کشتگر: "حق مذاکره" بیانه‌ای برای دفاع از سازش

★ یک گام به پیش، یک گام به پس

از میان  
نشريات

## آخرین گام در مجارستان

کنفرانس ماه مه ۱۹۸۸ نه فقط به حل اختلافات یاری نرساند بلکه با تقویت مواضع جناح راست این اختلافات را تشدید نمود. استعفاي دفتر سیاسی و تشکیل یک هیئت رئیسه چهار نفره که در حقیقت ارگان سازش فراکسیونهای شکل گرفته موجود بود، و بحران و زهم گسیختگی را نشان میداد. در بطن این بحران و تقویت روزافزون مواضع جناح راست در مدتی کوتاه یعنی حدود یکسال و نیم متجاوزا ز صد هزار ارتن را عضو حزب، صفوف آنرا ترک کردند و جریانات اپورتونیست و سائتریست که در مجموع حامل تفکر سوسیال دمکراتیک هستند موضع خود را بیش از پیش مستحکم نمودند. همه جریانات سوسیال دمکرات و بورژوازی مجارستان و دیگر کشورهای سرمایه داری در انتظار برگرزاری کنگره ۴ بسر میبردند که تصمیمات آن نیز از قبل روشن شده بود. سرانجام این کنگره در اوایل ماه اکتبر برگزار گردید و انحلال حزبی را که زمانی خود را مارکسیست - لنینیست مینامید و از این رودیگر نمیتوانست حتی در ظاهر هم رهم بیانگر خط سوسیال - دمکراتیک باشد، اعلام نمود. مضمون جدیدی، شکل سازمانی جدید و یک حزب جدید را میطلبید، بنا بر این حزب جدیدی با یک برنامه و اساسنامه جدید که ملهم از احزاب سوسیال - دمکرات اروپای غربی است و میباید مجری سیاستهای بورژوازی باشد پایه گذاشت. اکنون با بدگفت که طبقه کارگر مجارستان که از دیرباز حامل سنتهای نیرومند مبارزاتی بوده و یکبار در ۱۹۱۹ برای انجام انقلاب اجتماعی پرولتری بپا خاست اما در یک جنگ داخلی از پای درآمد، با این وجود دوباره در پی جنگ جهانی دوم قدرت را بدست گرفت و بار دیگر در یک جنگ فرسایشی با بورژوازی قدرت را از دست داد. اما اینکه چه روندی طی شده طی آن سرمایه داری در مجارستان احیا گردید و قدرت سیاسی از دست طبقه کارگر گرفته شد، خودنیا ز مندر بحث جداگانه ایست که تجربه آن نه فقط برای پرولتاریای مجارستان بلکه برای همه پرولترهای سراسر جهان حائز اهمیت است اما گذرا میتوان اشاره کرد که نطفه این سیر قهقرائی در همان ۱۹۵۶ بسته شده نیروهای نظامی شوروی به حمایت از یک جناح در میان کمونیستهای مجارستان یعنی طرفداران خط مشی خروشچفسکی دست به عمل نظامی زدند و این اقدام نتایج منفی خود را بر تمام خط مشی و سیر تحولات آتی برجای گذاشت. حزب کارگران سوسیالیست مجارستان که حامل انحرافات ریویزیونیستی خروشچفسکی گردید، با سرعتی بیش از همه احزاب و سازمانهای حامل این انحرافات، پیش رفت. مجارستان در میان هورا و کف زدن اپورتونیستها "پیش آهنگ نو

آوری سوسیالیستی" و "اقتصادی زاری سوسیالیستی" شناخته شد، رفرمهای اقتصاد ۱۹۶۸ اچیز دیگری جز تقویت مناسبات کالائی - پولی نبود. این رفرمها مناسبات سرمایه داری را در مجارستان تقویت نمود و علیرغم رونق اقتصادی ظاهری، ده سال بعد نتایج خود را آشکارا ساخت، مواضع اقتصادی مداوماً به وخامت بیشتری گرایید و دولت مجارستان برای مقابله با بحران با زهم به تقویت بیشتر مناسبات کالائی - پولی، سرمایه گذاری بخش خصوصی و حتی سرمایه گذاری بورژوازی بین المللی متوسل گردید، سیل سرمایه های بین المللی به این کشور سرا زیر گردید و به استحکام مناسبات سرمایه داری و قدرت بورژوازی یاری رسانید. اما در عرصه سیاسی نیز پس از وقایع ۱۱۹۵۶ از دامنه بتکا طبقه کارگر مداوماً کاسته شد. دمکراسی سوسیالیستی بیش از پیش محدود گردید و جای آن قدرت و نفوذ اقتضای غیر پرولتر در دستگاه حکومتی و دولتی افزوده شد. پاپای این تحولات در عرصه های اقتصادی و سیاسی بنفع بورژوازی، انحرافات ایدئولوژیک در حزب کارگران سوسیالیست بیشتر و بیشتر شد و سرانجام به یک ترند مستقل اپورتونیست - رفرمیست با خط مشی سوسیال - دمکراتیک تبدیل گردید. انحلال رسمی حزب کارگران سوسیالیست مجارستان و تشکیل یک حزب جدید سوسیال دمکرات با برنامه ای که حامل لیبرالیسم اقتصادی و سیاست است و از ایدئولوژی بورژوازی منشا میگیرد، بیانگر تبدیل این کمیته به کیفیت بود. مجارستان توانست این لحظات را در همه عرصه های ایدئولوژیک، سیاست و اقتصاد طی نمود. اما تاریخ متوقف نخواهد شد. همانگونه که طبقه کارگر مجارستان پس از شکست انقلاب پرولتری ۱۹۱۹ یکبار دیگر در پی جنگ جهانی دوم با خاست و قدرت را بدست گرفت، قطعاً پس از آنکه تجارب گذشته را بدقت جذب و هضم نمود و توهمات آن که هم اکنون در میان بخشی از کارگران نسبت به جریان سوسیال - رفرمیست وجود دارد، فرو ریخت، آنگاه با ردیگری انبوهی از تجارب تلخ و شیرین، پیروزی و شکست، برای پرولتاریای یک انقلاب جهانی پرولتری بپا خواهد خاست. کمونیستهای مجارستان نیز که به مشی اپورتونیستی - رفرمیستی سوسیال - خائنین مرتد تسلیم نشدند و آنرا بعنوان یک ترند سوسیال - دمکرات مردود اعلام کردند، با ردیگریا خود را در یک حزب کمونیست با ایدئولوژی مارکسیست - لنینیست، که از هرگونه اپورتونیسم تسویه شده با شد متشکل سازند انحرافات گذشته را که به شکست پرولتاریا و ارتداد حزب کارگران سوسیالیست مجارستان انجام میدید بر حمانه مورد انتقاد قرار دهند و با شعار انقلاب اجتماعی پرولتری و دیکتاتور پرولتاریا، کارگران مجارستان را برای برانداختن بورژوازی متشکل سازند.

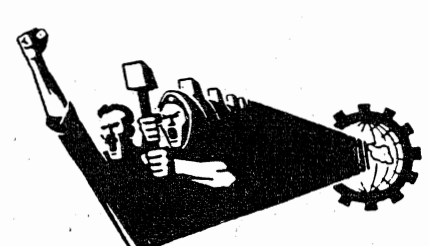
## دفاع از حزبیت....

وظیفه واحد، بین وظیفه را بشکل سیستماتیک آگاهانه پیش بریم. تنها برای اساس میتوار سوسیالیسم و جنبش طبقه کارگر را در یک جنبش واحد تجزیه ناپذیر ادغام نمود، تشکیلات مستحکم در میان کارگران ایجاد کرد، جنبش طبقه کارگر به جنبشی آگاهانه و مبارزه آنرا به مبارزه ای حقیقی طبقاتی تبدیل نمود و طبقه کارگر را از اسارت ایدئولوژی سوسیالیست بورژوازی نجات داد. اکنون میتوان به آغاز بحث بازگشت و دریافت چرا کسانی که تشکیلات ستیزند و علیه تشکیلات مبارزه میکنند، کسانی که علیه جنبش خود بخودی کارگران به مبارزه برنمی خیزند و تلاش نمی کنند مبارزه خود را نگین کارگران را به یک مبارز طبقه ای، به یک مبارزه سازمان یافته کل طبقه علیه بورژوازی تبدیل کنند، و بالاخره کسانی که میخواهند بشکل منفرد "مبارزه" کنند و بجای تلاش برای یک تشکیلات نیرومند سیاسی کارگری یعنی حزب مستقل کارگران از منافذ فرقه ای خود دفاع مینمایند و مصالح گروه، محفل دسته و هسته خود را بر منافذ طبقه کارگرو سازمان سیاسی و احاطه طبقه کارگر برتر میدهند، چینی کسانی که مبلغان سیاست بورژوازی در جنبش طبقه کارگرو مدافعین اسارت ایدئولوژیک طبقه کارگر بدست بورژوازی چیز دیگری نیستند.

ادامه دارد

منابع:

- ۱- فقر فلسفه - مارکس
- ۲- مانیفست حزب کمونیست - مارکس، انگلس
- ۳- وظیفه بلاد رنگ ما - لنین
- ۴- برداشتهای لیبرالی و مارکسیستی از مبارزه طبقاتی - لنین
- ۵- چه باید کرد؟ - لنین
- ۶- چه باید کرد؟ - لنین
- ۷- چه باید کرد؟ - لنین
- ۸- چه باید کرد؟ - لنین
- ۹- چه باید کرد؟ - لنین
- ۱۰- گرایش قهقرائی در سوسیال دمکراسی روس - لنین
- ۱۱- وظائف فوری جنبش ما - لنین



## رونده، نه وحدت و انسجام، که تشتت و فروپاشی است!

رژیم نیز حیل این وضعیت و پیرامون وحدت ظاهری میان دسته‌جات مختلف هیا تا حاکمه، تبلیغات گسترده‌ای را متمرکز ساخته و آن‌ها را من زدن تا به همگان اطمینان بدهند که همه چیز عادی است و هماهنگی و انسجام کامل برقرار است. اما همین تبلیغات مداوم و مکرر در واقع حکایت از آن می‌کند که هماهنگی در کار نیست، که اختلافات تشدید شده است و ثبات دست‌نیا فتنی است. بر استی‌اگر وحدت و یکپارچگی میان دسته‌جات مختلف هیا تا حاکمه موجود بود و اگر دستگای هیا تا مختلف حکومتی از انسجام برخوردار بود، چه نیازی به اینهمه تبلیغات وجود داشت؟ با اینهمه سران رژیم و گاه برجسته‌ترین نمایندگان جناح‌ها و دسته‌جات حکومتی، دست‌آزایی و دروغ‌پردازی برن داشته و بر نمی‌دارند. آنها با وقاحت شگفت‌انگیزی سعی میکنند اختلافات میان خود را کتمان و دست‌بندیهای موجود را انکار نمایند و با زهم در وصف "هماهنگی و همدلی" رجز می‌خوانند.

رفسنجانی در وصف هماهنگی میان جناح‌ها و نفی اختلافات فیما بین چنین می‌گوید "حرکت اخیر مجلس شورای اسلامی در هفته گذشته نمایش بسیار خوبی را از هماهنگی و همدلی میان جناح‌ها و مسئولین کشور به نمایش گذاشت" و همچنین "جنگ قدرت در میان مسئولین" را "تبلیغات بیگانه" و "تقسیم‌بندی جناح‌ها را به "تندرو" و "معتدل" و غیره "ساخته و پیرداخته استکبارجانی" نامید و در این مورد از جمله چنین اظهار داشت که "آخرین قضاوت غلط درباره مجلس، وزری‌ا که بینه و تقسیم‌بندی به تندروها و کندروها و معتدل‌ها بود که ما این تحلیل‌ها را کودکانه می‌بینیم". رفسنجانی درست در همان‌جا که از عدم وجود اختلافات و ثبات نادرستی تقسیم‌بندی جناح‌ها صحبت می‌کند، از آنجا که از ذهنیتی که مخالفینش در مورد وی دارند آگاه است و نقطه ضعف خود را خوب می‌شناسد و بالاخره می‌داند که مخالفین وی حملات خود را از همین نقطه سازمان می‌دهند، در نتیجه اطمینان می‌دهد که "نره‌ای از راه و آرمان‌ها" منحرف نمی‌شود، در عین حال علیه مخالفین خود چنین می‌گوید "برای نگهداشتن مردم در صحنه احتیاجی به شعارهای افراطی و گمراه‌کننده برای فریب آنان نداریم و این تندروها و کندروها، ساخته و پیرداخته شما (استکبارجانی) است" (کیهان - ۱۱ شهریور ۶۸)

احمد خمینی نیز که با اعتبار پدرش از نفوذ معینی در جمهوری اسلامی برخوردار است و در مجموعه تحولات جاری جامعه هم نقش دارد در نفی این تقسیم‌بندیها می‌گوید "امروز دشمنان شما مردم در تبلیغات تمهیداتی به مسئولین کشور را به دویا سه قسمت تقسیم کرده اند و این تبلیغات سالیان دراز وجود داشته است ولی امروز در غیاب حضرت امام این توطئه را بیشتر از من می‌زنند. با درست کردن

مسئله تندرو و کندرو و عده‌ای از مسئولان کشور را مخالف و عده‌ای دیگر را کسانی معرفی می‌کنند که شرایط زمان و مکان را درک نمی‌کنند و میدانند که با پدیداری با صلاح دستیابی به رفاه با آمریکا ساخت... شما مسئولان بالاورتیس جمهوری عزیزان را خوب می‌شناسید رئیس‌جمهور ما ضد آمریکائی نباشد، چه کسی ضد آمریکائی است" (کیهان - ۹ شهریور ۶۸)

هما نظر که ملاحظه میشود، اختلاف و دسته‌بندی، حتی زمانی که مخالفین در موافقت با صلاح تا بیاید یکدیگر صحبت می‌کنند، به عینه خود را نشان می‌دهد. سخنانی که قرار است شنونده از طریق آن یکدستی و یکپارچگی حکومتیان را استنباط کند، خود حاکی از انواع و اقسام نیش و کنایه و موید اختلاف و دسته‌بندی است. رفسنجانی که با رها و بازه‌العاب کسانیکه "شعارهای تند" و "افراطی" می‌دهند موضوعی نموده است و در جریان تحولات پس از مرگ خمینی، خصوصاً معرفی‌ا که بینه خود، معروف‌ترین چهره‌های این جناح را خلع قدرت نمود و از پست‌های حساس کناره‌گذاشت، در اینجا نیز در حالیکه از "همدلی و هماهنگی" صحبت می‌کند و دسته‌بندیهای درونی را انکار می‌نماید به افراد این جناح که برای "فریب" دادن و "گمراه" کردن مردم، "شعارهای افراطی" می‌دهند، حمله می‌برد. احمد خمینی نیز در عین آنکه خود منکر دسته‌بندی است ولی از تالیات رفسنجانی بعنوان "واقع‌بین" ترین عنصر حکومتی، مبنی بر ایجاد رابطه با آمریکا آگاه است، در مسیر وی سنگ می‌اندازد. احمد خمینی ظاهراً در دفاع از رفسنجانی صحبت می‌کند و به تعریف و تمجید وی می‌پردازد، اما این دفاع زهرگونة حمله‌ای بدتر است، با این دفاع در واقع آنچنان حمله‌ای است که هرگونه عکس‌العملی را از جانب رفسنجانی خنثی می‌سازد و موجب فلج‌وی می‌گردد. او در واقع رفسنجانی را نماینده همان "میان‌روها" میدانند و به خوبی از این مسئله آگاه است که رفسنجانی تحت‌عنوان و توجه به شرایط زمان و مکان "مسیر سازش‌علنی با آمریکا را هموار می‌کند. از اینرو در اساس در حمایت از همان جناح "تندرو" سعی می‌کند ضمن مفتضح ساختن آبرومندان! رفسنجانی، دست‌و‌پا رانیز پیشاپیش در پوست‌گردو قرار دهد.

این فقط نمونه بسیار کوچکی از سخنان دوتن از بالاترین مقامات و شخصیت‌های جمهوری اسلامی است که در عین حال "مصلحت‌نظام" را در نظر می‌گیرند و نسبت به حفظ کلیت نظام آگاهانه تر عمل می‌کنند و سعی می‌کنند زشتی‌ها و اختلافات و تضادهای حتی المقدور پرهیز شود، تا همان وحدت‌ظاهری تا مین و حفظ گردد. اما وقایع یکی دوماه اخیر بطور مکرر اثبات می‌کنند که این وحدت‌دعائی حتی در ظاهر نیز نتوانسته است (و نمی‌تواند) حفظ شود و دوام یابد. برای اثبات این مدعا ده‌ها مورد را

میتوان مثال آورد که در اینجا فقط به ذکر نمونه اکتفا می‌شود.

نمونه اول: روزنامه اطلاعات در تاریخ ۳۰ مرداد، مقاله جنجال برانگیزی بجا پارسا در این مقاله که در پوشش حمایت از رفسنجانی و تائید سخنان وی در مراسم تحلیف ریاست‌جمهوری نوشته شده است، کارنامه ده ساله حکومت اسلامی از دیدگاه نویسنده آن بطور کامل زیر سوال می‌رود. نویسنده مقاله (سعیدی سیرجانی) در دفاع از رفسنجانی و پیرنامه‌های او، خود را "حامی خردمندان معتدل مزاج"، "دربار تندروان هیا یهود طلب" معرفی می‌کند کسیکه از "تندرویی‌های بی‌حاصل لفظی" در سالهای اخیر "متحیر" بوده است. او با صراحت از سیاست‌های تروریستی رژیم انتقاد می‌کند. می‌گوید راه مبارزه با آمریکا "نه فشردن و خطا به خواندن است و نه احیاناً افرادی را به گروگان گرفتن" او مبارزه رژیم با آمریکا و علنی‌الخصوص سروصدای جناح "تندرو" را در این رابطه، به مسخره می‌گیرد و می‌گوید "چرا... متوجه عقلای جهان نیستیم و خنده معنی‌داری که برگوشه لبشان می‌نشیند هنگامی که می‌بینند همراه فریاد مرگ بر آمریکا می‌ستون‌های دودسیگار و بیستون در فضا میرقصند. وقتی که می‌بینند ما داعیه مبارزه با آمریکا داریم و قسمت عمده ما یحیایمان از اجناس آمریکا می‌تائین می‌شود، آنهم بصورت مستقیم و با نرخی معتدل که با انواع دلال‌ها و قیمتی چند برابر معمول". اگرچه نوک اصلی حمله مقاله متوجه جناح "تندرو" است، اما در اساس مجموعه سیاست‌های کلیت رژیم تخطئه می‌شود. آشکارا سیاست‌های جنگ طلبانه رژیم را زیر سوال می‌برد و جنگ با عراق را یک "جنگ بی‌حاصل" می‌خواند. "اگر بر اثر تندروییها... مسئله جنگ بی‌حاصل و خانمان‌سوز پیش‌نیامده بود با ساده‌اندیشی‌های این جنگ شوم به‌انتها رسیده‌ا ما می‌توانسته بود ما موفق شده بودیم ذخایر بسیار و مکنات فراوانمان را به جای خرید و سائل جنگی دست‌دوم و سوم صرفاً بچسباند صنایع کنیم... در مبارزه با آمریکا توفیق‌کمی یافته بودیم" مقاله همچنین با اشاره به فقر و عقب‌ماندگی جامعه و ذکر اینکه "حکومت اسلامی" موقعی می‌تواند "قبله‌گاه" مسلمانان جهان شود که "جهان‌یان بی‌بند ملت ایران در سایه آن ترقی کرده و به عدالت و امنیت و رفاه رسیده است و فقر فساد آفرین سایه شومش را از سر جامعه و اگر فته (است)...." سیاست‌های پان‌سلا میستی رژیم را زیر سوال می‌برد. مقاله همچنین از "استبداد تحمل‌پذیر" در جامعه و از عیب آن که "حدومرزی نمی‌شناسد" از کسانی که طی سالهای اخیر به‌انحاء مختلف به‌تان و توانی رسیده‌اند، از افرادی که "بی‌هیچ صلاحیت و فضل و فضیلتی بر ما صاب علمی و تخصصی مملکت چنگ انداخته‌اند" سخن می‌گوید و بالاخره با ذکر اینکه بعد از سالها "نامدار استولی (مظور رفسنجانی است) به فکر محسود و

## تقویت مناسبات رژیم با دولتهای امپریالیست

پست ریاست جمهوری دست یافت، بطور علنی از تریبون نماز جمعه به فتح باب پرداخت و در رابطه با مسئله گروگانها در لبنان خطاب به دولت آمریکا گفت: "بیا بیایید قتلها و اردشویید، ما هم کم کم می کنیم مسائل آنجا را حل بکنیم." وی متعاقباً به هنگام معرفی وزرای پیشنهادی به مجلس، ضمن تشریح برنامه اقتصادی که مدنظر دارد، بر این مسئله تاکید کرد که برای انداختن تولید مستلزم سالانه ۹ تا ۱۰ میلیارد دلار جذب مواد خارجی توسط بخش صنعت است و باید برای تامین آن راههای عاقلانه ای یافت. بطور همزمان وزارت خارجه جمهوری اسلامی، اقدامات اقتصادی مناسبات خارجی جمهوری اسلامی را بویژه در رابطه با امپریالیستهای آمریکا و انگلیسی و دول مرتجع منطقه، افزایش داد. "تهران تا یازم" روزنامه انگلیسی زبان این وزارتخانه، صریحاً و بی پروا از آنچه "امت حزب اله" انتظارش را داشت، تبلیغات به نفع برقراری مناسبات رسمی با آمریکا، انگلیس و دولت عربستان را آغاز نمود. این نشریه مصاحبه ای از یشارتی معاون وزارت خارجه بچاپ رسانید که طی آن از امپریالیسم آمریکا خواسته شده بود با برداشتن یک گام عملی، حسن نیت خود را به جمهوری اسلامی نشان دهد. یشارتی در این مصاحبه، به تعریف و تمجید از دولت بوش پرداخت گفت دولت بوش نسبت به ریگان بسیار واقع بین تر است و فاش نمود که دولت "واقع بین" بوش تا ماهی به دولت ایران نوشته و از طریق سفارت سوئیس در تهران و دولتهای نظیر ژاپن، برای مقامات جمهوری اسلامی ارسال نموده است. به گفته وی آخرین نامه دولت آمریکا به جمهوری اسلامی ۲۰ روز پیش فرستاده شده است. متعاقباً لاریجانی اعلام کرد که در درون هیئت حاکمه بر سر چگونگی برقراری مناسبات رسمی با امپریالیسم آمریکا نظر وجود دارد. بعضیها بر این عقیده اند که در ایجا ارتباط، آمریکا باید قدم اول را بردارد و برخی نیز معتقدند که اگر این روابط بر پایه ایران مفید باشد، وظیفه شرعی نظام است که برای برقراری آن تلاش کند. چه قدم اول و چه قدم دوم باشد. "بنا بر این طی چند ماه اخیر علیرغم آه و فغان جناح "حزب اله" که علنی شدن روابط میان جمهوری اسلامی با امپریالیسم آمریکا و برخی دول ارتجاعی عرب را به "مصلحت نظام" نمی دانند و هنوز بر این باور است که جمهوری اسلامی با رژیم قادر است با استفاده از شیوه های عوامفربانه و طرح شعارهای دروغین علیه امپریالیستها، قبله گاه مسلمانان جهان باشد، خط غالب در درون هیئت حاکمه، "مصلحت نظام" را در آن میدانند که بتوانند در وهله اول از وخامت بیشتر اوضاع جلوگیری کنند و "وظیفه شرعی نظام" را چنین تعیین می کنند که قدم اول را بردارد و مناسبات رسمی با امپریالیسم آمریکا برقرار کند.

پیشبردهمین سیاست، تنها طی چند ماه گذشته به عقد قراردادهای کلانی با انحصارات امپریالیستی انجامیده است. عقد قراردادهای متعدد با انحصارات آلمانی، فرانسوی، ژاپنی، هلندی و... تنها جزئی از تلاشهای رژیم برای خروج از بحران ژرفی است که با آن دستگیری است. در این میان ندبه وزاری جناح "حزب اله"، شعارهای سران این جناح علیه "استکبار" تنها در حدیکامل کندکننده توانسته است بر مسیر حرکت جمهوری اسلامی تا شریکدارد. اگر در اثر این زخمخلفتهای این جناح علیه برقراری مناسبات رسمی با امپریالیسم آمریکا، سران رژیم ناگزیر می شوند، شعارهای عوامفربانه ضد آمریکایی را تکرار کنند، اگر تحت فشار این جناح، خامنه ای برای اینکه بتواند نقش خمینی ظاهر شود، علیه آمریکا سخن می گوید، وزارت خارجه نامه نگاریها، ارتباطات و راهلهای سران حکومت برای برقراری مناسبات با آمریکا را افشاء می کند و "امت حزب اله" را الاقل به شنیدن اینکه نامه های از دولت بوش دریافت و توسط سران حکومت پاسخ داده می شود، عادت میدهد. از سوی دیگر تصویب برنامه اقتصادی رفسنجانی در مجلس و تأکیدکامینه او از جانب نمایندگان مجلس، راه را برای عقد قراردادهای کلان و سران بردن سرمایه های امپریالیستی بیش از پیش باز کرده است. استقبال "بی نظیر" دول امپریالیستی از نمایشگاه بین المللی تهران، بحدی گسترده بوده که تنها ۱۴۰ شرکت آلمانی، و تعداد کثیری از شرکت های امپریالیستی دیگر برای یافتن بازار فروش محصولات خود، در آن شرکت جستند. رفسنجانی در مراسم افتتاح این نمایشگاه در اجتماع نمایندگان انحصارات امپریالیستی، نقش مثبت برپای نمایشگاه در بهبود مناسبات جمهوری اسلامی با "دول صنعتی" یعنی امپریالیستی را ستود. او ضمن ستایش همکاری کشورهای صنعتی با کشورهای عقب مانده "که همان صدور سرمایه امپریالیستی و غارت و چپاول خلقها از جانب امپریالیستهاست، در عین حال به امپریالیستها رهنمود داد که با پدید بهره برداری از این منابع تحمل لازم را داشته باشند. وی گفت: "یکی از اشتباهات کشورهای صنعتی این است که میخوابند و وقتی وارد کشوری شدند به سرعت به منافع خود برسند." رفسنجانی با این سخنان به زبان دیپلماتیک به نمایندگان دول امپریالیستی که برای عقد قراردادهای اقتصادی و بردن گوشه های از خان یغما، در نمایشگاه گرد آمده بودند، گوشزد کرد که وی برای پیشبرد برنامه های پیش به زمان نیاز دارد و علیرغم تمایل و برای عایدسازی این روابط، نباید انتظار داشت که بتوانند یکشنبه برای زخمخلفتهای فائق آید. روند چند ماه اخیر، بخوبی نشان داده است که علیرغم

مخالفت خوانیهای بخشی از نیروهای درون و حوش و حوش هیئت حاکمه، رژیم سیاست گسترش مناسبات با امپریالیستها را به پیش میرد تا بتواند با جلب حمایت گسترده تر آنان، نظم مستقرانه سرمایه داری را حفظ کند و حکومت جمهوری اسلامی را چندصاحبی دیگر سرپا نگهدارد.

### چشم انداز برنامه پنج ساله

از صفحه ۶

دولت به بانک مرکزی و افزایش نرخ تورم خواهد بود، و روشن است که از این افزایش تورم سود می برند، با زهم تجارت و سرمایه دارانند. و با زاین کارگران و زحماتکشان هستند که خانه خرابت می شوند. تمام فاکتورها و حقایق نشان می دهند که برنامه پنج ساله رژیم نیز فاقد حله معضلات اقتصادی جامعه نیست و این برنامه نیز چشم انداز تیره و تاری را برای پنج سال آینده تصویر می کند. با چنین برنامه های هیچ چشم اندازی برای بهبود اوضاع متصور نیست.

منابع

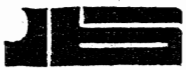
- ۱- قاضی زاده هاشمی - رسالت ۶ شهریور ۶۸
- ۲- کیهان - ۱۰ مرداد ۶۸
- ۳- کیهان - ۷ شهریور ۶۳
- ۴- کیهان - ۱۳ خرداد ۶۱
- ۵- روزنامه جمهوری اسلامی مرداد ۶۳
- ۶- رسالت - ۲۹ مرداد ۶۸
- ۷- الویری - کیهان ۱۲ خرداد ۶۷
- ۸- هاشمی مشا و صنعتی موسوی نخست وزیر کیهان - ۱۶ شهریور ۶۷
- ۹- کیهان - ۹ مرداد ۶۷
- ۱۰- مؤذن زاده - رسالت ۷ شهریور ۶۸
- ۱۱- قاضی زاده هاشمی - رسالت ۶ شهریور ۶۸

### روند، نه وحدت و انسجام، که

از صفحه ۱۴

اختلافات و تضادهای در اساس معلول بحران اقتصادی و سیاسی موجود است و تحت چنین شرایطی، تشدید اختلافات و تعمیق تضادهای اجتنابناپذیر است. وحدت ظاهری جناحها نیز امری گذرا و بسیار کم دوام بوده است. تجربه ده ساله حکومت اسلامی و رویدادهای چندماهه اخیر، مکرر در مکرر این حقیقت را ثابت کرده است که، روند، روند تشدید اختلافات و بروز اشکال آشکارا تضادهاست. روند، روند گسیختگی و ضحلال جمهوری اسلامی است. روند، نه وحدت و انسجام، که تشتت و فروپاشی است.





## چشم انداز برنامه پنج ساله جمهوری اسلامی

حداقل بسیار بعید است. (۱) چنانچه ملاحظه میشود با بعد بحران اقتصاد دی بحدی است که عوام فریبیهای رفسنجانی حتی نمیتوانند در دوران حکومتی را قانع سازد. با این وجود رفسنجانی چنین وانمود می کند که قادر به مهار کردن بحران، پدید آوردن رونق و ارتقاء سطح زندگی تودههاست. او بخوبی میداند که بحران را از طریق سر و درگرمها و رکود بحران اقتصاد نیست، از اینرو در تبلیغات خود تلاش میکند، سیاستهای اقتصادی خود را، سیاستهای تعدیل بحران، از طریق سر و سامان دادن به امر تولید قلمداد کند.

رفسنجانیتوی مصاحبه ای در مردادماه پیرامون سیاستهای اقتصاد دی خود گفت: "همه امکانات باید به سمت تولید سوق داده شود" و در ادامه ضمن مرز بندی با سیاستهای دولت موسوی به توضیح نقش دولت در سیستم پرداخته و اعلام کرد "تمرکززیاد امور را در دست دولت در حاکم مصلحت نمیدانیم، در مملکت ما پول زیاد در دست مردم است. نقدینگی مردم خیلی زیاد است. عده ای از مردم پولدار هستند و مکتد دارند. اینها باید در بازسازی نقش داشته باشند تقریباً همه ما متفکیم که با یداز امکانات مردم استفاده نکنیم. تمرکز دولتی در حال جنگ یک ضرورت بود، در حال حاضر آن ضرورت به آن شکل نیست." (۲) بر پایه این استدلال میتوان گفت که رفسنجانی اکنون تلاش خود را برای حفظ موجودیت رژیم بر مبنای حل بحران اقتصاد از طریق مشارکت "عده ای از مردم" که "پولدار هستند"، در سرمایه گذاریهای تولیدی و محدودیت دخالت دولت در امور اقتصاد دی قرار داده است.

رفسنجانیتوی در بخش دیگری از سخنانش ضمن اشاره به تسهیل شرایط برای سرمایه گذاری در بخشهای تولیدی و ایجاد اطمینان و امنیت برای سرمایه به سیاست واگذاری صنایع دولتی به بخش خصوصی اشاره کرد و گفت: "با ید شرایطی را فراهم کرد که مردم سرمایه های خود را در میدان کنند و نقدینگی بخش خصوصی که در دست افراد و بانکهها وجود دارد، با اطمینان دادن به مردم در کارهای تولیدی بکار گرفته شود... نظریه اول با زکردن محیط برای شرکت در زمینه های تولیدی است حال در بخش کشاورزی، در بخش صنعت، و اگر بناست در تجارت هم فعال باشند تا حالا عمدتاً دارند در تجارت کار می کنند. تجارت سالم که بتواند بنحوی شریک باشند، شاید بشود مدیریت کارخانه های زیادی که الان وجود دارد به مردم واگذار کرد" (۳) بی نتیجه بودن این سیاست یعنی واگذاری صنایع و موسسات دولتی به بخش خصوصی، در شرایطی که بسیاری از کارخانه ها و موسسات تولیدی بکلی تعطیل شده، و در تعداد دیگری تولید به حد اقل خود کاهش یافته است، و با توجه به سوددهی سرمایه در

بخش تجارت، از هم اکنون حتی بردست اندر کاران حکومتی نیز کاملاً روشن است، و میتوان گفت که پیشبرد این سیاست "اگر امری محال و غیرممکن نباشد، حداقل بسیار بعید است." (۱) با این همه رفسنجانی عزم جزم کرده است تا تا بت کند که تنها راه بیرون رفتن از بحران، که برنامه پنج ساله نیز بر مبنای آن باید تنظیم گردد، اساساً بر چند محور متکی است:

۱- محدود کردن نقش دولت در اقتصاد دو گسترش دامنه فعالیت بخش خصوصی.  
۲- واگذاری کارخانجات و موسسات دولتی به بخش خصوصی.

۳- فراهم نمودن شرایط و امکانات برای بخش خصوصی که در فعالیتهای تولیدی سرمایه گذاری نمایند.

روشن است این سیاستها با توجه به تداوم و تشدید بحران اقتصاد دی، نمیتواند از چهره رچوب برنامه های قبلی فراتر رود و تغییرات اساسی را در خود داشته باشد. واقعیت اینست که جناحهای مختلف بورژوازی که هر یک مدافع منافع بخشهای از سرمایه داران هستند، هر کدام برای چنگ انداختن بر بخشهای اصلی اقتصاد دوبرای کسب سود بیشتر در رقابت با یکدیگرند، و اختلاف میان جناحهای مختلف رژیم یعنی طرفداران سرمایه - داری دولتی و طرفداران سرمایه داری خصوصی بر سر شیوه حل بحران و نحوه حفظ نظام سرمایه داری سالهاست که نقطه درگیری و تقابل دو جناح اصلی هیئت حاکمه بوده است. یک جناح از حکومت طی سالهای گذشته، طرفدار محدود کردن نقش دولت در امور اقتصاد دی بوده که برای نمونه میتوان به سیاستهای شورای نگهبان اشاره کرد. شورای نگهبان در سال ۶۳ هنگام بررسی لایحه تجارت خارجی که از طرف جناح مقابل با تعدیلات زیادی تنظیم گردیده بود، اعلام کرد: "دولت در این مطلب که چه کالایی با چه قیمتی و از چه کشوری خریداری شود تنها حق هدایت و نظارت دارد" (۴) و قبل از آن، دلائل رد این لایحه را چنین عنوان کرده بود، "در مواردی که کلمات و واردات را سایر اداره مستقیم و منحصر دولت قرار داده شده... به تأیید کثرت فقهای شورای نگهبان نرسید." (۵) در واقع طبق نظر شورای نگهبان صادرات و واردات کالاهای همچون نفت، گندم، قند و شکر... نمیتواند فقط در انحصار دولت قرار داشته باشد، بلکه میباید به بخش خصوصی این آزادی را داد، که در این حیطه نیز فعالیت بپردازد. بهر آن دنیوی که اکنون از کابینه کنار گذاشته شده است، در آزمون طی مصاحبه ای همین نگرش را مورد حمله قرار داد و گفت: "بطور کلی به اعتقاد من یک تفکر وجود دارد که... معتقد است حتی چاه های نفت را باید به دست بخش خصوصی داد." (۶) همانگونه که

می بینیم مسئله تعیین حدود و فعالیت بخش خصوصی و دولتی هر بار به نحوی موضوع درگیری دو جناح بوده و تا شیرات آن نیز بر نحوه عملکرد ارگانهای حکومتی در سطح جامعه انعکاس یافته و به بحران دامنه زده است، بطوریکه در پی تشدید تضادهای درون حکومت - در همین رابطه - و حطالت متقابل آنها علیه یکدیگر عده ای از نمایندگان مجلس خواستار دخالت مستقیم خمینی برای حل و فصل این اختلافات شدند و در آزمون این نمایندگان اعلام نمودند که نظریات مجلس به علت وجود دو گرایش در درون آن قابل در نیست مسئله ما لکیت و حدود آن و حیطه فعالیت بخش دولتی و بخش خصوصی را در مسائل اقتصاد دی تعیین کند. خمینی نیز پس از آنکه سران جناحها را به وحدت و سکوت در مورد اختلافاتشان فراخواند، مسئله مشارکت "مردم" را به میان آورد. اما چند روزی از این سخنان خمینی نگذشته بود که تعبیر از مشارکت "مردم" در مسائل اقتصاد دی، خود به عاملی جهت تشدید تضادهای مبدل گردید. و این اختلافات تا به امروز هم ادامه یافته است. واقعیت اینست که تشدید تضادها را شرایط اقتصادی و سیاسی حاکم بر جامعه مشخص میسازد. اکنون نیز وضعیت اقتصاد دی - سیاسی جامعه زمینه ساز تشدید تضادهاست. این رفسنجانی میداند و به همین دلیل نیز به تبلیغات خود با دنیویسی داده است. بحران اقتصاد دی و ورشکستگی مالی اکنون تمامی عرصه های زندگی را در بر گرفته و فشار بر توده های مردم افزایش یافته است. ناراضی عمومی توده ها از گزافی و بیکاری، سرکوب و خفقان، فقر و فلاکت روز بروز با دنیویسی میاید. رفسنجانی نیز با استفاده از همین ناراضی عمومی بر زمینه بحران عمومی توانست با حذف موسوی و دیگر طرفداران دخالت همه جانبه دولت در امور اقتصاد دی، خود را در رأس هرم قدرت اجرائی قرار دهد، چشم انداز گسترش مبارزات توده ها بر زمینه تشدید بحران اقتصاد دی، تلاشهای از طرف رفسنجانی برای مقابله با بحران موجب گشته که اساساً متکی به سیاست گسترش نقش بخش خصوصی در اقتصاد است. از این زاویه میتوان گفت که سیاست غالب بر کابینه رفسنجانی با دولت موسوی متفاوته است. دولت موسوی راه مقابله با بحران را گسترش نقش دولت در امور اقتصاد دی میدانست، اما رفسنجانی راه بیرون رفتن از بحران را محدود کردن همین نقش میدانند. این سیاست نیز همانگونه که گفتیم، نقطه درگیری و تقابل میان دو جناح اصلی هیئت حاکمه، طی سالهای گذشته بوده است و آنچه که مسلم است جناح مقابل در برابر این سیاست رفسنجانی ساکت نخواهد نشست و مواضعی بر سر راه اجرای آن بیجا نخواهد کرد. واقعیت اینست که حذف عناصری همچون موسوی، محتشمی و نبوی... از هیئت دولت به معنای حذف طرفداران این جناح از قدرت اجرائی نیست. طرفداران این

چشم انداز برنامه پنج ساله جمهوری اسلامی

جناح هنوزا هر مه های متعددی را در دستگناه بوروکراتیک - نظامی دولت در دست دارند و رفسنجانی برآ حتی قادر نیست آنها را از دستگاههای اجرائی کنترلی بگذارد. از اینرو در آینده ای نه چندان دور با زهم شاه درگیری دو جناح بورژوازی درون حاکمیت خواهیم بود. این چشم انداز با ضافه تناقضات بیشماری که رژیم با آن روبروست، نشان میدهد، رژیم قادر به حل بحران کنونی و تغییر اساسی در سیاستهای اقتصادی خود نیست. خواه طرفداران بخش خصوصی سیاست خود را پیش ببرند یا مداخله بخش دولتی، این واقعیت به قدرت خود باقی است که بحران اقتصادی ایران محصول تضادهای ژرفی است که همچنان لاینحل مانده اند و بورژوازی خواه دولتی یا خصوصی قادر نیست به حل این بحران بپردازد. اما سوا این حقیقت، با ساختار کنونی رژیم مذهبی جمهوری اسلامی و کشمکشهای درونی هیئت حاکمه، بورژوازی ایران حتی قادر به ارائه برنامه ای برای تعدیل بحران نیز نمیباشد. آنچه که در مورد نتایج سیاستهای اقتصادی کابینه رفسنجانی آمد، تنها گوشه ای از وضعیت کلی جامعه است و لازم است، هر چند مختصر به برنامه پنج ساله رژیم جمهوری اسلامی نیز پرداخته شود تا عمق و رشکستگی دولت که نتیجه اجتنابنا پذیر تشدید بحران اقتصادی است، هر چه بیشتر مشخص گردد.

برنامه پنج ساله، با وجودیکه ریزار قام آن انتشار نیافته است، اما نحوه تنظیم و تدوین آن، در ادامه همان نحوه تدوین بودجه سالهای قبلی می باشد و از آنجا که سیاستهای اقتصادی رژیم جمهوری اسلامی که انعکاس آنها میتوان در بودجه سالهای گذشته مشاهده کرد، جز فقر و سیاه روزی توده ها نتیجه دیگری در بر نداشته است، اجرائی برنامه پنج ساله نیز که در بافت آن تغییری بعمل نیامده، جز تداوم و تشدید فلاکت برای زحمتکشان و سودهای سرسام آور برای تجار و سرمایه داران، حاصلی در بر نخواهد داشت، این را عملکرد بودجه سالهای قبل، به عینه نشان داده و اکنون میتوان با بررسی مختصری از ارقام درآمدها در برنامه پنج ساله نیز، آنها را ملاحظه کرد.

در برنامه پنج ساله دو قلم عمده تا مین درآمدها را، همانند سالهای قبل، درآمدهای نفتی و مالیاتی تشکیل میدهند. طبق این برنامه، درآمد حاصل از فروش نفت طی پنج سال آینده بالغ بر ۷۶ میلیارد و ۸۳ میلیون دلار و درآمد مالیاتی سال ۱۳۷۲ بالغ بر ۲۲۰ میلیارد تومان پیش بینی شده است. این ارقام بخوبی نشاندهنده آنست که سیاست ما درآمدهای دولت، در جهت تشدید وابستگی اقتصاد جامعه به نفت، و فشار بر توده های زحمتکش از طریق افزایش مالیاتها قرار دارد. در رابطه با چگونگی تا مین درآمدهای برنامه پنج ساله، سرپرست سازمان برنامه و بودجه طی مصاحبه ای اعلام کرد: "در برنامه پنج ساله ۹۰ میلیارد دلار مصرف ارزی وجود خواهد داشت که ۷۶ میلیارد و ۸۲ میلیون دلار

آن از طریق صادرات نفت و فرآورده های آن و ۱۲ میلیارد و ۸۵۷ میلیون دلار آن از طریق صادرات کالاهای غیر نفتی استحصال خواهد شد. ۳۰ میلیارد و ۶۵۵ میلیون دلار از درآمدهای صدور کالاهای غیر نفتی مربوط به صادرات کالاهای صنعتی میباشد" (۷) به این ترتیب سیاستهای کابینه رفسنجانی برای تا مین درآمدها دقیقاً در همان راستای سیاستهای دولت موسوی قرار دارد، که در آن درآمدهای دولت با ساختار متکی به فروش نفت می باشد. از دیگر مشخصه های دو قلم عمده درآمدهای پیش بینی شده، میتوان به غیر قابل وصول بودن آنها و عدم تحقق کاملشان اشاره کرد. طبق این برنامه درآمد دولت از صادرات نفت طی پنج سال آینده بالغ بر ۷۶ میلیارد و ۸۳ میلیون دلار پیش بینی شده است. در واقع می با بدهر سال تقریباً ۱۵ میلیارد و ۴۱۶ میلیون دلار از محل فروش نفت عاید دولت گردد و این در حالیست که طبق گفته سران رژیم "درآمد ارزی ۲۹ میلیارد دلار سال ۵۶ به کمتر از ۲۹ میلیارد دلار تنزل یافته است" (۸) و "در حال حاضر درآمد ارزی از ۵/۹ تا ۱۰/۵ میلیارد دلار تجا وز نمی کند." (۹) اکنون با در نظر گرفتن این مسئله، که این ۱۵ میلیارد دلار شامل کل درآمد ارزی یکساله است، اگر آنرا با درآمد پیش بینی شده حاصل از فروش نفت یعنی ۱۵ میلیارد و ۴۱۶ میلیون دلار مقایسه کنیم، مشخص میشود که حداقل بیش از ۳۰ درصد از درآمد پیش بینی شده نفتی در هر سال تحقق نخواهد یافت و اگر آنرا با کل درآمد ارزی پنج ساله یعنی ۹۰ میلیارد دلار مقایسه کنیم معلوم میشود که حداقل بیش از ۴۰ میلیارد دلار آن غیر قابل تحقق است، در نتیجه میتوان گفت که کل درآمدهای ارزی عملاً در سطحی پایین تر از آنچه پیش بینی شده قرار خواهد داشت. این ارقام اگر چه نا دقیق و دست و پا شکسته از طرف رژیم اعلام شده است، لیکن وخامت اوضاع اقتصادی را بخوبی نشان میدهد. در برنامه پنج ساله، پس از درآمدهای نفتی، درآمدهای مالیاتی عمده ترین بخش از درآمدهای دولت را تشکیل میدهد. در این رابطه رئیس کمیسیون برنامه و بودجه مجلس در گفتگویی با کیهان هوائی اعلام داشت: "درآمدهای مالیاتی کشور در سال گذشته ۱۰۰ میلیارد تومان بود، که مقدار آن در سال ۱۳۷۲ به موجب برنامه پنج ساله به ۳۲۰ میلیارد تومان خواهد رسید." (۱۰) در رابطه با افزایش درآمدهای مالیاتی با توجه به اینکه همواره بار سیستم مالیاتی بر دوش زحمتکشان قرار دارد، باید گفت: "اولاً فشار بلاواسطه این افزایش درآمدهای مالیاتی در برنامه پنج ساله، بر کارگران و کارمندان جزء و کلا حقوق بگیران قرار دارد. ثانیاً این پیش بینی افزایش درآمد مالیاتی، در حالی صورت گرفته که میزان مالیاتهای وصول شده، که در سال ۱۳۶۲ بالغ بر ۷۱ میلیارد تومان بوده در سال ۱۳۶۷ به ۱۰۰ میلیارد تومان رسیده است، یعنی طی پنج سال گذشته ۲۹ میلیارد تومان افزایش نشان میدهد. حال آنکه طبق برنامه

پنج ساله، پیش بینی شده که درآمدهای مالیاتی سال ۱۳۷۲ بیش از ۲۲۰ میلیارد تومان از درآمدهای وصولی سال ۱۳۶۷ بیشتر باشد. یعنی اگر طی پنج سال گذشته دولت موسوی توانسته ۲۹ میلیارد تومان درآمدهای مالیاتی خود را افزایش دهد، دولت رفسنجانی طی پنج سال آینده، میخواهد این رقم را به ۲۲۰ میلیارد تومان برساند. این پیش بینی برای افزایش درآمدهای مالیاتی در حالی صورت میگیرد که هیچگاه میزان درآمدهای پیش بینی شده در بودجه های مختلف، نتوانسته تحقق یابد. از اینرو عدم تحقق کامل درآمدهای مالیاتی در سال ۱۳۷۲ با توجه به میزان افزایش و سابقه این مسئله کاملاً روشن است. و تا شیر بلاواسطه عدم تحقق درآمدها، افزایش کسری بودجه دولت طی سالهای آینده خواهد بود.

از مطالب فوق بخوبی مشخص میشود که در تدوین برنامه پنج ساله، معیارها و ضوابط سالهای قبل بکار گرفته شده و از این لحاظ هیچ تغییر اساسی در ترکیب درآمدهای بودجه بعمل نیامده است که بخوایم تغییرات تحقق درآمدها را ناشی از چنین تغییراتی بدانیم و از سوی دیگر رژیم جمهوری اسلامی برای جبران کسری درآمدهای نفتی و مالیاتی که دو قلم عمده درآمدهای دولت را تشکیل میدهد، بعلمت رکود مزمن و ریشه داری بخشهای تولیدی به آن دچار هستند، امکان افزایش درآمد از طریق افزایش تولیدات را نخواهد داشت. در این مورد یکی از نمایندگان مجلس میگوید: "بحث بر سر اینست که اگر کارخانجات موجود صنایع سنگین بخواند فقط با ۸۰ درصد ظرفیت کار کنند، تمام ارز برنامه پنج ساله را میبلعد. حال چگونه است... ادعای کنند که هم خودگردانی ارز را بوجود میآورند، هم خطوط جدید در صنایع سرمایه ای مولد و حلقه های مفقوده ایجاد می کنند و هم توسعه صادرات میدهند... توسعه صادرات مقوله های نیست که صنعت ما با آن آشنا باشد، آن هم صنعتی که جهت گیری اصلی آن، رشد صنایع مصرفی بوده است و واسطه ای و سرمایه ای" همانگونه که می بینیم بعد از بحران اقتصادی به حدی رسیده که عوام فریبی های برنامه نویسان رژیم، حتی قادر نیست مزدوران حکومتی را قانع سازد و دست اندکاران حکومتی نیز با اجبار به عدم کارایی برنامه پنج ساله در زمینه افزایش تولید و صادرات و از این طریق، تا مین کسری درآمدهای ارزی دولت، اعتراف می کنند. بدین ترتیب میتوان گفت برای تولیدات ما مکان پذیر نیست و از آنجا نیکه تا کنون دولت کسری درآمدهای خود را که "در سال ۵۰ برابری ۵۷ میلیارد ریال و در سال ۶۷ برابری ۲۱۴۷ میلیارد ریال" (۱۱) بوده، عمدتاً از طریق ستفراخ از بانک مرکزی تا مین نموده است، در آینده نیز این روند ادامه خواهد داشت و نتیجه محتوم آن افزایش بدهی های

از میان ————— نثریات

## ★ «اکثریت» - جناح کشتگر: «حق مذاکره» بهانه‌ای برای دفاع از سازش

از همان هنگام که ما رکیسیم در کوران بکرشته مبارزات تبی‌امان، عرصه را بر تمام خرافه‌های بورژوازی تنگ کرد، از همان زمان که نظراً و عملاً به اثبات رسید ما رکیسیم علم‌رهای پورولتاریا و بیگانه‌راه‌رهای بشریت ستم‌دیده است، بورژوازی و پادوان آن که به عینه می‌دیدند دیگر متاعشان خریداری نداشتند، در مقابل عظمت و حقانیت تاریخی ما رکیسیم به چاره‌جویی افتادند و به جستجوی راه‌های دیگری پرداختند؛ مبارزه با ما رکیسیم از درون ما رکیسیم، آشاعه ایدئولوژی بورژوازی بنام ما رکیسیم، از همین روست که می‌بینیم در یک قرن گذشته، انواع و اقسام جریان‌ات بورژوازی و ضد ما رکیستی، در پوشش ما رکیسیم به خرابکاری در جنبش طبقه کارگر مشغولند. بنام دفاع از طبقه کارگر به فریب بورژوازی کارگران می‌پردازند و تمام انرژی خود را صرف منحرف نمودن طبقه کارگر از مبارزه انقلابی برای برانداختن سلطه طبقاتی بورژوازی می‌نمایند. در ایران حزب توده و دو جناح «اکثریت»، بعنوان نمایندگان شناخته شده اپورتونیسیم - رفرمیسم در جنبش کارگری، رسالت حفظ سلطه طبقاتی بورژوازی را برعهده گرفته‌اند. اینان علیرغم رسوائی‌های مکرر و افشای نقبش‌خائنه‌شان، با زهم در هر گام و با پیشبرد هر سیاست، کارگران را به دست کشیدن از مبارزه انقلابی و صلح و مصالحه با بورژوازی فرا میخوانند. در نزد اینان، هر واقعه‌ای به ابزاری تبدیل می‌شود تا با وارونه جلوه دادن حقایق، به توهم پراکنی در باره بورژوازی بپردازند و نقش خود را بعنوان کارگران بورژوازی ایفاء کنند. از این جمله است برخورد اکثریتی‌های کشتگری با مسئله ترور قاسملو دبیرکل حزب دمکرات که در حین مذاکره با نمایندگان جمهوری اسلامی صورت گرفت.

"نگاتی در باره ترور دکتر عبدالرحمن قاسملو" عنوان مطلبی است که در دومین شماره "اتحادکار" ارگان اکثریتی‌های جناح کشتگر به چاپ رسیده است. در این مطلب، "اکثریت" با استناد به اطلاعاتی که در باره چگونگی ترور قاسملو و عبدالسه قادری در روزنامه‌های خارجی درج شده است، نتیجه می‌گیرد که از مجموعه برخوردها و عملکردها نمایندگان جمهوری اسلامی، قاسملو را بدمتوجه میشد که نقشه قتل او را کشیده‌اند. ارگان کشتگریها سپس ادامه می‌دهد: "پرسشی که بطور طبیعی به ذهن انسان خطور میکند آن است که چگونه مردی با تجربه و سابقه قاسملو پای خود به دام مرگی که توسط حکومت اسلامی برای او چیده است، می‌رود." و خودپاسخ می‌دهد: "واقعیت آن است که دکتر قاسملو تا حدود زیادی قربانی خوش بینی خود نسبت به جناح رفسنجانی - خامنه‌ای شد. او بر

این عقیده بود که حکومت اسلامی پس از خمینی و تحت رهبری این دو تن به سوی منطق و اعتدال میل می‌کند و دست از روشها و سیاستهای گذشته برمی‌دارد. این خوشباوری، حتی به ما موران رژیم نیز تعمیم داده شد. "تا اینجا به اعتقاد "اکثریت"، مزدوران رژیم به این علت توانسته‌اند نقشه ترور قاسملو را عملی سازند که وی نسبت به جناح رفسنجانی - خامنه‌ای "خوش بین" بود." این خوشباوری، حتی به ما موران رژیم نیز تعمیم داده شد. "مادر موردفلسف مذاکره حزب دمکرات با جمهوری اسلامی چه؟ پاسخ اکثریت جناح کشتگر به این بخش از سؤال بسیار جالب است. پاسخ - سیاسی اپورتونیسیتی و در خور سیاست‌بازان اکثریتی - کشتگریها در پاسخ این سؤال ابتدا یک حکم کلی و عام صادر می‌کنند می‌گویند: "بدیهی است که ما حق مذاکره با حکومتها را برای همه نیروهای مبارزی که علیه این حکومتها پیگامی می‌کنند می‌پذیریم." سپس از اینکه حرف دلشان را زبانی کردند، در مورد مذاکره مشخص حزب دمکرات با جمهوری اسلامی می‌نویسند: "لیکن این مذاکرات باید علنی بوده و اهداف آن روشن باشد. متأسفانه مذاکره اخیر که به ترور دکتر قاسملو و عبدالسه قادری انجامید تنها از چشم دیگران بلکه حتی به گفته نماینده دفتر سیاسی حزب دمکرات از حیثیات سیاسی نیز پنهان مانده بود." سوسیال‌خائنین کشتگری که با صدور یک حکم کلی، نفس مذاکره را در بست پذیرفته‌اند، حال برای خالی نبودن عریضه و برای اینکه حرفی هم زده باشند در عین حال با این هدف که حزب دمکرات را تشریح کنند، با این تحلیل اپورتونیسیتی تلاش می‌کنند مصالحه‌جویی و سازشکاری حزب دمکرات را در شخص قاسملو خلاصه نمایند و همانند تمام اپورتونیسیتها با اتخاذ یک موضع مبهم و دوپهلوار، پاسخ صریح به این سؤال که مذاکره مشخص دبیرکل حزب دمکرات با جمهوری اسلامی را چگونه ارزیابی می‌کنند، طفره می‌روند. "اتحادکار" در توجیه این برخورد فرصت طلبانه می‌نویسد: "هدف از این مذاکره حتی هنوز نیز توسط حزب دمکرات گردستان اعلام نشده و جمع‌بندی حزب نیز در نقد روندی که به ترور دکتر قاسملو و عبدالسه قادری انجامید انتشار نیافته است. در حالیکه بدون اطلاعات کافی از اهداف حزب و چندوچون قما، داوری نسبت به ما هیت مذاکره مذکور امری دشوار است." "الحق که وقاحت اپورتونیسیت‌های کشتگری حدومرز نمی‌شناسد. زمانی که می‌خواهند - حزب دمکرات را ببری از سازش با جمهوری اسلامی نشان دهند، مدعی می‌شوند که مذاکره حتی از حیثیات سیاسی حزب دمکرات نیز پنهان بوده است، ما هنگامیکه بناست نسبت به ما هیت مذاکره

حزب دمکرات با جمهوری اسلامی اظهار نظر نکنند، از حزب دمکرات می‌خواهند "اهداف حزب" را مذاکره و "چندوچون قضایا" را برای آنان روشن کند. آخر اگر این مذاکره حتی از حیثیات سیاسی حزب نیز پنهان بوده، حال حزب دمکرات چگونه می‌تواند "اطلاعات کافی از اهداف حزب و چندوچون قضایا" را برای کشتگریها روشن کند تا دیگر "داوری نسبت به ما هیت مذاکره مذکور" برایشان "دشوار" نباشد؟ برایستی که اپورتونیسیم بر روی هزارپا شده می‌چرخد. اپورتونیسیت‌های کشتگری در حال - مرورانه می‌خواهند چنین وانمود کنند که مصالحه - جویی حزب دمکرات در شخص قاسملو خلاصه بوده است و خود را از اهداف این مذاکره نیز بی‌اطلاع نشان می‌دهند که اولاً قاسملو قبل از آنکه بر سر میز مذاکره ترور شود، بارها و بارها در مصالحه‌های مختلف، در مقام دبیرکل حزب دمکرات گردستان (ونه بعنوان شخص قاسملو) اعلام کرده بود که حاضر است با جمهوری اسلامی مذاکره و بعبارت بهتر معامله کند. ثانیاً اهداف این مذاکره کاملاً روشن است و اکثریتی‌ها بیپرده خود را به نفهمی می‌زنند. اهداف مذاکرات حزب دمکرات با جمهوری اسلامی همانقدر روشن است که اهداف اکثریتی‌ها در همدستی با جلادان جمهوری اسلامی. هدف این مذاکرات همانگونه که دبیرکل حزب دمکرات، قاسملو نیز بارها اعلام کرده بود، دستیافتن به توافقات مشترکی با جمهوری اسلامی، یعنی سازش و مصالحه با رژیم جمهوری اسلامی بود. از قضا دلیل واقعی عدم صراحت کشتگریها در باره این مذاکره را با یددرواض بودن اهداف آن بر همگان جستجو کرد. اقدامات حزب دمکرات برای سازش با رژیم فوق‌ترجیحی جمهوری اسلامی بقدری رسواست که کشتگریها نیز جزاً تنمی‌کنند صریحاً از آن دفاع نمایند. اما اکثریتی‌های جناح کشتگر، با طرح کلی پذیرش "حق مذاکره با حکومتها" برای نیروهای مخالف رژیم، خودشان را رومی دهند و اثبات می‌کنند هدف آنان از برسمیت شناختن این "حق مذاکره" گشودن با سازش و مصالحه با جمهوری اسلامی است. طرح مسئله "حق مذاکره" از سوی کشتگریها با سابقه خیانت‌باری که این اپورتونیسیتها از خود برجای گذاشته‌اند و با خط مشی و مجموعه عملکردهای آنها پیام آور این است که کشتگریها خود را برای سازشی دیگر و خیانتی دیگر آماده می‌کنند. در نزد آنان، همانگونه که در نزد تمام سوسیال - رفرمیستها چنین است، مبارزه مفهوم دیگری جز مصالحه و سازش ندارد. لنین در مقابل با اپورتونیسیت‌های انگلیسی که همچون کشتگریها با طرح کلی مسئله سازش و صلح و مصالحه، می‌خواستند سازشکاری و سرسپردگی خود به بورژوازی را توجیه کنند، در نوشته‌ای تحت عنوان "در باره سازش" نوشت که: طرح این سوال به این شکل کلی که "آیا ممکن است یک مدافع انقلاب پرولتری، به سازشهای با سرمایه داران یا طبقه سرمایه دار تن در دهد؟"



"اکثریت- جناح کشتگر: حق مذاکره..."



"یا نشاندنده بی تجربگی سیاسی فوق العاده و سطح پایین آگاهی سیاسی سوال کننده است. یی مغلطه ایست از طرف او برای پوشاندن توجیه خود از ازنهزی، غارت و هر نوع دیگری از خشونت سرمایه - داری. "وی سپس ضمن تأیید بین مسئله که ما رکسیست ها بطور کلی سازش را رد نمی کنند ، تفاهت میان سازش ها را که از سوی مدافعین انقلاب پرولتری در جهت منافع پرولتاریا و سازش ها را که از سوی اپورتونیست ها علیه پرولتاریا انجام میگردد توضیح میدهد می گوید : " در واقع ، آشکار است که دادن یک جواب منفی به این سوال کلی احمقانه است . البته ، ممکن است که یک مدافع انقلاب پرولتری به سازش ها یا موافقت ها بی با سرمایه داران تن در دهد . این کلاً بستگی دارد به اینکه تحت چه شرایطی و چه نوع موافقتی منعقد شده باشد . در اینجا و به تنهایی در اینجا است که انسان میتواند دوباید بندها را اختلاف بین موافقتی که از زاویه دید انقلاب پرولتری مجاز است ، و موافقتی که ( از همان زاویه ) خائنه است ، بگردد . "لنین سپس ایده طرح شده توسط اپورتونیست های انگلیسی را بطور متوسطی در کتاب "چپ روی در کمونیسم" مورد بررسی قرار داد . وی در این مورد نوشت : " بسیاری از فسفسطه جویان نیز ( که سیاست بان فوق العاده یا بیش از حد "با تجربه " هستند ) درست مانند پیشوا یان انگلیسی اپورتونیسم ، که رفیق لنسبری از آنها نام میبرد ، چنین قضاوت می نمایند : " وقتی فلان مصالحه برای بلشویکها ما ذون باشد پس چرا برای ما هرگونه مصالحه ما ذون نباشد ؟ " وی برای روشن شدن تفاهت و مصالحه بلشویکها با مصالحه مورد نظر اپورتونیست های انگلیسی ، مثال جالبی میزند . یکا اعتصاب کارگری در نظر میگیرد که طی آن کارگران اعتصاب کننده قهرمانان برای دستیابی به خواسته های خود مبارزه را ادامه میدهند اما در تداوم حرکت ، در نتیجه نرسیدن کمک ، نه کشیدن ذخیره صندوق اعتصاب ، گرسنگی ... بدون آنکه ذره ای از مبارزه جوئی و ایمان انقلابیشان کاسته شده باشد ، بناگزی بر بدون اخذ نتیجه و یا در مقابل دست یابی به بخش ناچیزی از خواسته های خود ، به اعتصاب پایان میدهند تا خود را برای مبارزات بعدی آماده کنند . در مقابل کارگران اعتصاب کننده ، تعداد معدودی اعتصاب شکن ، نه تنها از شرکت در مبارزه کارگران خودداری می کنند بلکه با حاضر شدن بر سر کار ، حرکت مبارزاتی کارگران را به نفع سرمایه دار تضعیف می نمایند . در این حرکت مشخص ، هم کارگران اعتصاب کننده و هم اعتصاب شکنان هر دو با سرمایه دار مصالحه می کنند ما فرق است میان مصالحه کارگران اعتصابی و مصالحه ای که اعتصاب شکنان انجام داده اند . همان فرقی که میان مصالحه از زاویه دید مدافع انقلاب پرولتری

خانین به طبقه کارگر وجود دارد . لنین در این زمینه می نویسد : " هر پرولتری در اعتصاب شرکت ورزیده و ناظر " مصالحه ها " با ستگران و استشارگران منفور خود بوده است که در آن کارگران مجبور میشدند یا بدون اخذ نتیجه یا در مقابل اجابت جزئی از خواسته های خود دوباره بکار بپردازند . هر پرولتری ، در نتیجه آن شرایط مبارزه توده ای و آن حدت فوق العاده تناقضات طبقاتی ، که در آن بسر میبرد ، مشاهده می کند که بین مصالحه ای که شرایط بزرگتیب آنرا ایجاد می کند ( زیرا صندوق اعتصاب فقیر است ، از خراج کمی نمی شود و اعتصاب کنندگان بطور تحمل نا پذیر گرسنگی کشیده و زجر دیده اند ) و بهیچوجه از ایمان انقلابی و آمادگی کارگران نیکه بدان تن در میدهند ، برای مبارزه آتی نمی کاهند . از یک طرف ، و مصالحه ای که توسط خانینی بعمل می آید که گناه استفاذه جوئی خود ( اعتصاب شکنان هم " مصالحه " می کنند ! ) جین خود ، تمایل خود را به خوش خدمتی در برابر سرمایه داران ، بن سستی خود را در برابر ارباب و گاه امتناع و گاه صدقه و گاه خوش آمدگویی سرمایه داران به گردن علل بزرگتیب می اندازند ، بین این دو مصالحه فرق وجود دارد . " اکثریتی های کشتگری در زمره همان اعتصاب شکنان هستند که میخواهند جین خود ، تمایلشان به خوش خدمتی در برابر سرمایه داران و وسست عنصری شان را با برسمیت شناختن " حق مذاکره با حکومتها " برای همه نیروهای مخالف رژیم لاپوشانی کنند . اکثریت می نویسد : " بدیهی است که ما حق مذاکره با حکومتها را برای همه نیروهای مبارزی که علیه این حکومتها بیکار می کنند می پذیریم " ما این " مذاکره با حکومتها " که اکثریت برای آن کف می زند ، به چه منظوری صورت میگیرد ؟ برای سازش و حصول مصالحه . اما سازش با که و برای چه ؟ سازش با رژیم فوق ارتجاعی جمهوری اسلامی علیه توده های مردم ، علیه کارگران و زحمتکشان . اکثریت - جناح کشتگر در شرایطی با طرح " حق مذاکره با حکومتها " خود را برای سازشی دیگر با جمهوری اسلامی و دور دیگری از همدستی با جلادان علیه کارگران و توده مردم آماده می کند و در شرایطی عملاً بر مذاکره و سازش حزب دمکرات با جمهوری اسلامی صحه می گذارد که ما هیت ارتجاعی و ضد دمکراتیک جمهوری اسلامی بر عموم توده های مردم روشن شده است . توده های مردم که به تجربه در یافته اند حکومت اسلامی دشمن آزادی و دمکراسی است و در برابر ابتدائی ترین مطالبات کارگران و زحمتکشان ، با تمام قوای ضد انقلابیش ایستادگی می کند ، آنها که با رها و رها دیده اند هر اعتراض برحق کارگری به خاک و خون کشیده شده ، خواسته های برحق و عادلانه خلقها با گلوله و توپ باران پاشی شده اند ، دهها هزار زندانی سیاسی قتل عام شده اند ، به این نتیجه رسیده اند که تحقق مطالبات آنان در گرو سرنگونی جمهوری اسلامی است . اما سوسیال - خانین اکثریتی در شرایطی که توده مردم خواستار سرنگونی رژیم هستند ، آنها را به صلح و

سازش با جمهوری اسلامی دعوت می کنند بجای دعوت به تشدید مبارزه برای سرنگونی رژیم ، کارگران و زحمتکشان را به سازش و صلح و مصالحه دعوت می کنند . و در مقابل ما رکسیست ها و نیروهای انقلابی که خواستار سرنگونی رژیم هستند ، از " حق مذاکره با حکومتها " دم میزنند . امروز دیگر بر عقب مانده ترین اقشار مردم نیز روشن شده است که جمهوری اسلامی بنا به ماهیت ارتجاعی و عمیقاً ضد دمکراتیکش نه فقط مبارزه انقلابی توده ها را شدیداً سرکوب می کند بلکه حتی قادر به تحمل کوچکتربین مخالفت و انتقاد دی از سوی نیروهای درون حاکمیت نیز نمی باشد . جمهوری اسلامی براز مخالفت سید مهدی ها شمی ، منتظری و امثالهم را نیز با قهر پاشی می گوید . جمهوری اسلامی علیه مردم خدمت می کند که سوسیال خانین اکثریتی و توده ای برایش انجام دادند ، قادر به تحمل این کارگران بورژوازی هم نبود و پس از اینکه از این دستیاران جلادان در سرکوب کارگران ، زحمتکشان و سازمانهای انقلابی نهایت استفاده را کرد ، آنها را به زباله دانی پرتاب نمود . ترور قاسملودی را میزند که در شرایطی که حزب دمکرات تلاش داشت به سازش با جمهوری اسلامی علیه خلق کرد دست بزند ، برای صدمین بار ما هیت ارتجاعی رژیم را نشان داد و اثبات نمود که تمام میدلیبرالها و اپورتونیست ها به تغییر سیاست و استحاله این رژیم کاذب است . توده مردم ایران با مشاهده این واقعیات ترور و بروز بیشرتی میبرند که تنها راه دستیابی به مطالباتشان سرنگونی جمهوری اسلامی است . اما اپورتونیست ها که عزم جزم کرده اند سرسپردگیشان را به بورژوازی به اثبات برسانند ، با زهم به خوش رقصی در برابر جمهوری اسلامی مشغولند و از " حق مذاکره " با این رژیم دم میزنند . اکثریتی ها بنا به ماهیت طبقاتی شان و رسالتی که در حفظ سلطه طبقاتی بورژوازی بر عهد گرفته اند ، علیه این واقعیات ، برای همدستی مجدد با جمهوری اسلامی لحظه شماری می کنند ، و میخواهند به کارگران و زحمتکشان نیز چنین القاء کنند که امید به این رژیم هست و می توان از طریق مذاکره و مصالحه با جمهوری اسلامی به مطالبه ای دستیافت . در مقابل این تلاشهای مزورانه اپورتونیست های خیانت پیشه که سفره گدائی خود را در برابر بورژوازی پهن کرده اند ، کمونیست ها سازش با جمهوری اسلامی را به سوسیال خانین پیشکش می کنند و اساساً فعالیت خود را بر مبارزه انقلابی قرار می دهند . کمونیست ها هر سیاست سرکوبگرانه و ارتجاعی رژیم را به بزاری برای افشای علیه جمهوری اسلامی و ترغیب توده ها به مبارزه انقلابی علیه آن تبدیل می کنند و بجای متوهم ساختن آنان نسبت به حکومت ، مبارزات کارگران و زحمتکشان را برای سرنگونی جمهوری اسلامی سازماندهی می کنند .





## ★ يك گام به پیش ، يك گام به پس

دومین شماره نشریه "راه کارگر" و بیست و هفتمین شماره نشریه "راه کارگر" سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) هیئت اجرایی موقت برای کنفرانس "در شهر بیروما" انتشار یافت. این شماره حاوی چند مقاله و تعدادی قطعه نامه، پیرامون مسائل ییدئولوژیک و تشکیلاتی است. از بررسی مسائل مندرج در این شماره چنین برمی آید که دو گرایش نظری مشخص در حال شکل گیری است. یک گرایش خواستار گسست قطعی از مواضع "پورتونیستی-سنتریستی" است و گرایش دیگر در همان حال که در حوزه برخی مسائل نسبت به مواضع گذشته راه کارگر گسست خود را اعلام نموده، در برخی زمینه ها نوسانات و تزلزلات گذشته را حفظ میکند و در برخی مسائل حتی یک گام نیز به عقب برداشته است. گرایش اخیر بویژه در قطعه نامه های انعکاس یافته که توسط بابا علی نوشته شده اند، نظری کوتاه به مهمترین مسائل مطروحه در این قطعه نامه ها حقیقت امر را بهتر نشان میدهد. بابا علی در قطعه نامه ای با عنوان "خصلت بندی انقلاب ایران، جمهوری دمکراتیک خلق و محکومیت تجدید نظر طلبی اپورتونیستی-سنتریستی اکثریت دفتر سیاسی بدرستی مواضع اپورتونیستی جناح دفتر سیاسی را در مورد مرحله انقلاب و دفاع پوشیده و مودیان آن را از جمهوری بورژوازی مورد انتقاد قرار میدهد و محکوم میکند. در این قطعه نامه بدرستی نتیجه گیری میشود که: "شرایط پیروزی قطعی انقلاب در ایران نه فقط سرنگونی جمهوری اسلامی بلکه برقراری جمهوری دمکراتیک خلق، یعنی جمهوری نوع شورائی" است. بنابراین "هدف فوری پرولتاریا را انقلاب آتی، سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق است. این جمهوری کارگری - دهقانی (الف) یک حکومت انتقالی به دیکتاتور پرولتاریاست". این یک "دیکتاتور کامل پرولتاریا نیست اما نقطه شروع مهمی برای برقراری این دیکتاتور می باشد". تاکید بابا علی برای این مسئله که هدف فوری پرولتاریای ایران سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق است، این جمهوری دمکراتیک خلق از نوع جمهوری شورائی و کمون می باشد، یک گام مهم و انقلابی به پیش در جهت گسست از نظرات اپورتونیستی جناح دفتر سیاسی محسوب میگردد. "قطعه نامه در محکومیت نوسانات تاکتیکی اکثریت دفتر سیاسی در قبال احزاب غیر پرولتری و جنگ ارتجاعی ایران و عراق نیز هر چند اپورتونیسم دفتر سیاسی را در مسائل تاکتیکی منحصر به جنگ ایران و عراق و برخورد به سازمانهای سیاسی کرده است، اما با این وجود سندی در محکومیت و طرد تاکتیکیهای اپورتونیستی راه کارگر محسوب میشوند

تا اینجا میتوان گفت که بابا علی در قیاس با مواضع گذشته راه کارگر یک گام به پیش برداشته است. اما نوسانات و تزلزلات وی در "قطعه نامه در باره جبهه واحد کارگری و جبهه دمکراتیک - ضد امپریالیستی" آشکار میگردد. او ضمن اینکه بدرستی خاطر نشان میسازد که جبهه دمکراتیک - ضد امپریالیستی از دیدگاه جناح دفتر سیاسی "یک جبهه سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار حکومت موقت" است و "برای آنها برنامه جبهه دمکراتیک ضد امپریالیستی برنامه یک مرحله انقلاب است". اما وی با تاکید مجدد این جبهه و برنامه آن البته منهای مجلس مؤسسان، بطور ضمنی مسئله ائتلاف با رفرمیستها و لیبرالها را حول "مطالبات مشخص دمکراتیک (نان، کار، مسکن، آزادی و صلح)" می پذیرد. او میگوید که با حذف مطالبه مجلس مؤسسان از یزلات فرم جبهه دمکراتیک ضد امپریالیستی مواضع خود را از جناح دفتر سیاسی منفک سازد و میگوید در اینجا باید به "همان شعار سرنگونی جمهوری اسلامی اکتفا کرد". البته این تغییر نه تنها نمی تواند بر ما هیئت رفرمیستی و سازشکارانه این جبهه و برنامه عمل آن سرپوش بگذارد بلکه ماهیت آنرا عریان تر میکند و درست به همان شعاری نزدیک میگردد که امروز از سوی جمهوری خواهان مطرح میشود. اما او در همین قطعه نامه از مواضعی هم که در قطعه نامه پیرامون مرحله انقلاب و جمهوری دمکراتیک خلق مطرح کرده است، عقب می نشیند و از جای ماندن مطالبه مجلس مؤسسان در بخش حداقل برنامه دفاع میکند. وی میگوید: "هنگامیکه از ضرورت حذف شعار مجلس مؤسسان در برنامه جبهه دمکراتیک و ضد امپریالیستی سخن میگوئیم به هیچ وجه ضرورت حذف این شعار را از مجموعه مطالبات برنامه انتقالی مدنظر نداریم." "دفاع از نظام شورائی با طرح شعار مجلس مؤسسان ماینت ندارد." و این خود نشان میدهد که هنوز بطور قطعی از جمهوری پارلمانی بورژوازی راه کارگردل نکنده است. بابا علی معتقد است که میتوان در آن واحد هم مدافع نظامی شورائی بود، هم مدافع شعار مجلس مؤسسان یعنی پالمانتاریسم بورژوازی. هم میتوان اولی را تبلیغ کرد هم دومی را. اما واقعیت این است که این دونه فقط با یکدیگر ماینت دارند، بلکه بیانگر دو خط مشی متفاوت در انقلاب ایران هستند. طراحان و مدافعین مجلس مؤسسان از یک جمهوری پارلمانی بورژوازی دفاع میکنند که بر تارک آن مجلس مؤسسان قرار دارد و حال آنکه مدافعین جمهوری دمکراتیک خلق از دولت طراز نوین دفاع می نمایند. یکی بیانگر دفاع از نهادهای پارلمانی، ارتش بورژوازی و بوروکراسی متما یزوما فوق مردم است، دیگری بیانگر نهادهای شورائی، ناتوئی رتشی و بوروکراسی و تعویض آن با تسلیح عمومی خلق، اعمال حاکمیت مستقیم توده ای، انتخابی بودن مقامات و فراخوانی است. بابا علی خود تصریح

میکند که هدف فوری پرولتاریا در انقلاب آتی نه جمهوری پارلمانی بورژوازی بلکه جمهوری دمکراتیک خلق "یعنی نوع شورائی" است. اگر واقعاً چنین است طرح مطالبه مجلس مؤسسان که بر تارک نظام پارلمانی قرار دارد چه معنایی میتواند داشته باشد؟ تنها معنایش اینست که وی هنوز بطور قطعی از جمهوری پارلمانی دلنکننده است. بابا علی از گنجاندن مطالبه مجلس مؤسسان در برنامه حداقل پرولتاریا و طرح شعار مجلس مؤسسان دفاع میکند. اما هر کسی که اندکی آگاهی داشته باشد میداند که جای دادن مجلس مؤسسان در برنامه معنایش طرح یک مطالبه است. در آن صورت باید آنرا تبلیغ و ترویج کرد و از توده ها خواست که برای تحقق آن مبارزه کنند. تصورش را بکنید که چه اغتشاشی پیش خواهد آمد. از یک سو در میان توده مردم باید برای استقرار فوری جمهوری دمکراتیک خلق و ایجاد دولتی از طراز کمون و شوراها تبلیغ و ترویج کرد و از سوی دیگر تبلیغ برای مجلس مؤسسان که اوج دمکراسی بورژوازی و پارلمانتاریسم محسوب میشود. در چنین حالتی مردم به کسانیکه این هر دو را با هم مطرح میکنند خواهند گفت که یا شما دچار گیج سری هستید یا ما را دیوانه تصور کرده اید. بالاخره پاسخ دهید که ما برای استقرار دولتی از طراز کمون مبارزه کنیم یا دولتی از طراز نوین؟ بابا علی برای اینکه خود را از این تناقضات برهانند و از دمکراسی بورژوازی بطور قطع بگسلند، راه دیگری جز کنار گذاشتن مجلس مؤسسان ندارد. از این محنت که بگذریم در قطعه نامه های دیگر، عقب گرد آغاز میگردد و نویسنده حتی نسبت به گذشته نیز یک گام به پس مینهد. او تقریباً در بست مواضع خرده بورژوازی ترسکیستی را در مورد بحران جنبش کمونیستی جهانی، تحلیل از ماهیت احزاب و دولت های حاکم بر کشورهای اردوگاه سوسیالیسم و سیستم تشکیلاتی می پذیرد و البته با این مواضع خود روشن میسازد که منظورشان از "بازبینی مجدد تئوری مارکسیستی" و "تکامل آن" همان تجدید نظر در تئوریهای مارکسیستی-شیوه ترسکیستی است. در همین جا با ایداشاره کرد که بابا علی در عین اینکه بخش هایی از نوشته خود را دقیقاً رآثار ترسکی کپی برداری کرده است، اما یک کلام هم در این باره چیزی نمیگوید تا بتواند آنها را بعنوان مواضع مارکسیستی-لنینیستی جا بزند. نویسنده مقاله در باره بحران غلام در همین شماره و بویژه نامه مباحثات کنفرانس این حقیقت را نشان نداده است. بابا علی در "قطعه نامه مربوط به علل عمده بحران جنبش کمونیستی و ایجاد حزب پیشگام کمونیست" نظرات ترسکی و ترسکیستها را در مورد "دولت منحن کارگری" می پذیرد و معتقد است "استالینسم پوشش ییدئولوژیک منافع قشر ممتاز بوروکراسی کارگری دول کارگری و جنبش کارگریست."

یک گام به پیش، یک گام به پس

"بوروکراسی مذکور موقعیت خود را بر پایه یک انقلاب سوسیالیستی ۱۰۰۰ احراز نموده "طبقه جدیدی" را تشکیل نمیدهود و بنا بر این فاقد یک ایدئولوژی طبقاتی مستقل بوده، ناگزیر از توجیه هویت خود با توسل به لنینیسم و ایجا دیک جریان رسمی کمونیستی است."

"استالینیسیم تنها با زتاب پیروزی پرولتاریای شوروی بر بورژوازی جهانی و دفاع از دستاوردهای اکتبیز نبود بلکه همچنین مبین ناتوانی پرولتاریا در اعمال قدرت مستقیم خود... بود." "دیکتاتور پرولتاریا تحت رژیم استالینی (رژیم قشریا) است صاحب امتیاز بوروکراسی (کارگری) به همان شکلی از سلطه طبقه کارگر پرولتاریا میگذرد که مثلاً دیکتاتور پرولتاریا تحت رژیم سلطنتی، یعنی از طریق تقدم قائل شدن برای یک استعالیه حزبی بوروکراسی کارگری و بواسطه لغو دمکراسی حتی برای طبقه کارگر... در اینجا مجال آن نیست که این نظرات مورد بررسی همه جانبه قرار گیرد و خواننده میتواند به نقدا بین دیدگاه در شماره ۲۳ انتشاریه کار ارگان سازمان ما مراجعه کند، اما بطور خلاصه اشاره میکنیم که این نظریات تجدیدنظر در مارکسیسم - لنینیسم محسوب میشوند. اساس و اساس این تجدید نظر - طلبی نفی و انکار این حقیقت است که میان جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی یک دوران گذار انقلابی از سرمایه داری به کمونیسم وجود دارد که منطبق بر آن یک دوران گذار سیاسی نیز ضروریست و دولت این دوران نمیتواند چیز دیگری باشد مگر دیکتاتور انقلابی پرولتاریا. دیکتاتور پرولتاریا نیز چیز دیگری نیست مگر شکل طبقه کارگر بصورت طبقه حاکمه. این رهائی سیاسی طبقه کارگر پیش شرط رهائی اجتماعی آن محسوب میگردد. بنا بر این رهائی طبقه کارگر بدست خود این طبقه میسر است. طبقه کارگر نمیتواند بشکل غیر مستقیم "اعمال اقتدار" کند، بلکه فقط و فقط میتواند بشکل مستقیم اعمال حاکمیت نماید. حال کسی که مدعی میشود طبقه کارگر از نظر اقتصادی طبقه حاکمه است اما از نظر سیاسی فاقد قدرت می باشد و بوروکراسی از نظر سیاسی از پرولتاریا خلع قدرت کرده است، به تمام معنا در تئوریهای مارکسیستی تجدیدنظر کرده، این حقیقت را انکار نموده که رهائی طبقه کارگر بدست خود طبقه کارگر امکان پذیر است، و دولت دوران گذار نمیتواند چیز دیگری باشد مگر دیکتاتور انقلابی پرولتاریا. با با علی همچون ترسکی معتقد است که بوروکراسی و "استالینیسیم" بعنوان "پوشش ایدئولوژیک منافع قشر ممتاز بوروکراسی" "زیکسو" با زتاب پیروزی پرولتاریای شوروی بر بورژوازی جهانی و دفاع از دستاوردهای اکتبیز بوده است و از سوی دیگر "مبین ناتوانی پرولتاریا در اعمال قدرت مستقیم" بگفته صریح ترسکی این "بوروکراسی زنتظر سیاسی از پرولتاریا خلع بند کرده است تا بتواند دستاوردهای اجتماعی اش را

با متد خودش پاسداری نماید. "بوروکراسی دیکتاتوری خود را بر پرولتاریا نیز اعمال میکند، اما با متد خودش از دستاوردهای اجتماعی پرولتاریا پاسداری میکند و پرولتاریا هم "آنها بعنوان حامل دیکتاتور پرولتاریا برسمیت میشناسد." "ما در همان حال این "حفاظت بنا پارترتستی دیکتاتور معرف خطری آتی و مستقیم علیه تمامی دستاوردهای اجتماعی پرولتاریا است." این دعا که بوروکراسی میتواند حفاظت دستاوردهای انقلاب اجتماعی پرولتاریا باشد، حرفی بکلی پرت و غیر مارکسیستی است. بوروکراسی نه مختص دولت پرولترتست و نه لازمه سیاست پرولتاریا. بوروکراسی در همه جا سازماندها است و طبقه بندی شده و جزء لاینفک دولت بورژوازی است. بنابراین نه میتواند پادشاه منافع طبقه کارگر باشد و نه "به همان شکلی از سلطه طبقه کارگر پاسداری میکند" و دیکتاتور پرولتاریا را اعمال نماید که مثلاً دیکتاتور پرولتاریا تحت رژیم سلطنتی "اعمال میشود. در یک دولت بورژوازی چنین چیزی ممکن است، اما در یک دولت پرولتری مطلقاً امکان پذیر نیست. تحت رژیم سلطنتی شاه در ایران و حتی رژیم های موسولینی و هیتلر - دیکتاتور پرولتاریا میتوانست اعمال شود و اعمال هم شد. هم مناسبات استحکام یافته تولید بورژوازی، و هم ماشین دولتی بورژوازی که دارای یک دستگاه ساخته و پرداخته بوروکراسی ممتاز فوق مردم است، این امکان را پدید میآورد که تحت شرایطی بورژوازی بشکل غیر مستقیم اعمال حاکمیت کند، اما سلطه طبقاتی خود را حفظ نماید و حال آنکه پرولتاریا فقط بشکل مستقیم میتواند اعمال حاکمیت کند و بصورت طبقه حاکم متشکل گردد. نظرات ترسکی و ترسکیستها در این زمینه بهیچ وجه قریب نیستند - لنینیسم ندارد. با با علی سپس بر مبنای همین نگرش به بررسی بحران جنبش بین المللی کمونیستی میپردازد و میگوید: "بحران جنبش بین المللی با زتاب تجزیه و فروپاشی مشی مسلط استالینی است." "دوران فول استالینیزم" پس از جنگ دوم جهانی آغاز گردید. "سالهای هفتاد، سالهای رکود و بن بست قطعی بین رژیم و آغاز دوران تجزیه و فروپاشی آن بود. اگرچه فروپاشی این رژیم زمینه رشد و نمو کمونیسم انقلابی را مستعدتر مینماید اما این مرفی نفس و بنحوی خود بخود با افزایش نفوذ و اقتدار کمونیسم انقلابی مترادف نیست. بالعکس به موازات رشد بحران استالینیزم گرایشات اورو کمونیستی و سوسیال دمکرات بمثابه نقد "طبیعی" و خود بخود استالینیزم قوت میگیرند" "اورو کمونیسم شمره نهائی تناقضات ذاتی استالینیزم و روند سوسیال دمکراتیزاسیون احزاب رسمی کمونیست می باشد."

"فاثق آمدن بر بحران جنبش بین المللی کمونیستی مستلزم تلاش مجدانه و پیگیر همسره کمونیستهای جهان برای بازبینی مجدد تئوری

مارکسیستی، تکامل آن و تجدید بنا ی احزاب کمونیستی می باشد. ما نیز سهم خود را در این تلاش بین المللی برای احیای لنینیسم از زیر آوار خرافات و باورهای شبه مذهبی کمونیسم رسمی استالینی با یاداد نامائیم."

این نظریات چیزی جز بسط "بحران رهبری انقلابی" بشکلی که از سوی ترسکی مطرح شده نیست. حدود نیم قرن است که ترسکیستها از بحران رهبری انقلابی و فروپاشی مشی استالینی سخن میگویند. اما واقعیت این است که طرح این مسئله از سوی ترسکی نه مسئله ای مربوط به جنبش کمونیستی بلکه بحران روشنفکران خرده بورژوازی بود که در پی فروکش موج انقلابات و به تاخیر افتادن انقلابات پرولتری در کشورهای اروپای تزلزل و نوسان خود را آشکار میساختند و قادر نبودند شتاب و شکیبایی از خود نشان دهند و وضع جدیدی را که پیش آمده بود درک کنند. برخلاف ادعای ترسکیستها در این دوران جنبش جهانی کمونیستی در مجموع از یک خط مشی انقلابی مارکسیستی - لنینیستی پیروی میکرد و از قدرت و انسجام و بالندگی روز افزونی برخوردار بود و همین امر به احزاب کمونیست امکان داد که در پی آغاز جنگ جهانی دوم و تشدید تضادها و بحرانها، رهبری جنبشهای پرولتری، ضدفاشیستی و رها نشیخ را بدست بگیرند و آنها را بفرجام پیروز منداشان برسانند. پیروزی کمونیستها در تعدادی از کشورهای شرق اروپا و جنوب شرقی آسیا پس از جنگ جهانی دوم بیانگر انسجام، قدرت و بالندگی جنبش جهانی کمونیستی بود. البته هیچ انسان با وجدانی نمیتواند نقش دولت شوروی، و حزب کمونیست این کشور را در این پیروزیها انکار کند. آنچه که در تمام این دوران حاکم است، برغم هر انحرافی که این یا آن حزب با آن روبروست در مجموع پیروی از خط انقلابی مارکسیسم - لنینیسم است. این دوران، دوران بالندگی جنبش کمونیستی است و تا اواسط دهه ۵۰ دامه می یابد. بحران در جنبش جهانی کمونیستی هنگامی بروز میکند که خروشچف با تجدیدنظر در مارکسیسم - لنینیسم و اتخاذ نگرشهای سیاستهای اپورتونیستی و سازشکارانه هم در عرصه سیاستهای داخلی و هم خارجی از خط مشی انقلابی مارکسیستی - لنینیستی عدول میکند و نگرشهای ۲۰ و ۲۲ حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی بر آن مهر تأیید میزند. اختلافات در درون جنبش کمونیستی جهانی تشدید میشود و به یک انشعاب بزرگ می انجامد. اتخاذ این خط مشی اپورتونیستی از سوی خروشچف و تأکید آن از سوی اکثریت احزاب کمونیست و سیاستهای عملی ناشی از این خط مشی نتایج خود را بطور کامل در دهه ۷۰، در کشورهای اردوگاه سوسیالیسم و هم در درون احزاب کمونیست اروپای غربی آشکار ساخت. بخشهای احزاب کمونیست اروپای غربی که خط مشی کنگره های ۲۰ و ۲۲ راه اپورتونیسم را در آنها هموار نموده بود بطور

## دفاع از حزبیت، علیه بی حزبی

و آگاهی آن قرار دارد، و خلاصه اینکه طبقه کارگر برای تحقق اهداف طبقاتی و تاریخی خود الزاماً باید در یک حزب سیاسی مستقل متشکل گردد، از سوی گروه کثیری از کسانی که خود را مارکسیست - لنینیست مینامند درک نشده و از این گذشته بویژه اکنون که در پی یک رشته شکستها و سرکوبهای مداوم از دامنه اعتلا جنبش توده ای منحوی محسوس کاسته شده و جوش و خروش که در دوران انقلاب پدید آمده بود، فروکش کرده است، بخش وسیعی از روشنفکرانی که زمانی مواج نیرومند جنبش توده ای آنها را به مسیر جانبداری ز طبقه کارگر سوق داده بود، روحیات و خصوصیات آن افراد - منشانه روشنفکرانه خود را با تمام جوانب منفی آن آشکار نموده و مدافعین بی تشکیلاتی و تشکیلات ستیزی از کار بردار آمده اند. این روشنفکران که انفرادی دمنشی خرده بورژوازی تا عمیق وجودشان رسوخ کرده است، فعالیت در درون تشکیلات راشاق و طاقت فرسا میدانند. فعالیتی که طبیعتاً بسا محدودیتها و تشکیلاتی توأم است و با روحیات و خصوصیات تعالیجنا به روشنفکرانه سازگار نیست، تفاوت چندانی نمیکند که این روشنفکر، روشنفکر منفردی باشد که شخص خود را ما فوق هر گونه تشکیلاتی می - داند یا روشنفکرانی که گروه و محفل و دسته هسته خود را فراتر از هر تشکیلات حزبی میندازند، اینان در واقع هر آنچه ظاهر و در حرف سنگ دفاع از مارکسیسم - لنینیسم و طبقه کارگر را بر سینه بزنند، اما در عمل از آنجا نیکه با رواج ایده بی حزبی، دفاع از بیارکندگی و محفل بازی، و ستیز و دشمنی با تشکیلات یک سازمان واحد سیاسی طبقه کارگر، مانع از آن میگرددند که طبقه کارگر هر چه سریعتر بتواند از طریق یک حزب واحد سیاسی، مبارزه اش را به یک مبارزه طبقه ای هدفمند و آگاهانه تبدیل کند، همچون سوسیال - رفرمیستها مبلغین سیاست بورژوازی از کار درمی آیند، مبارزه طبقه کارگر را به دایره مناسبات موجود محدود میکنند و جز آنکه حساب میشوند که از اسارتایدنولوژیک طبقه کارگر بدست بورژوازی دفاع مینمایند. از این رو دفاع از مارکسیسم - لنینیسم و منافع طبقه کارگر نمیتواند از مبارزه علیه مدافعین پراکندگی و بی حزبی، مبارزه علیه تمایلات انفرادی منشانه تشکیلات ستیز جدا باشد. امروزه پیش از هر زمان دیگر دفاع از یک تشکیلات و احسیاسی طبقه کارگر که دقیقاً مبتنی بر موازین و معیارهای تشکیلاتی لنینی با شد، باید در دستور کار هر کسی قرار بگیرد که برخود نام مارکسیست - لنینیست می گذارد. ممکن است عده ای اعتراض کنند و بگویند، این اتهام سنگینی است که فلان گروه، محفل، هسته و دسته را که خود را مارکسیست - لنینیست مینامند و حتی از ابراز دشمنی علیه سوسیال - رفرمیستها اباعی ندارند، بعنوان مبلغین سیاست بورژوازی و مدافعین اسارتایدنولوژیک طبقه کارگر در کنار سوسیال - رفرمیستها قرار داد، تردیدی نیست که

گروهی را بین افراد دو محافل دقیقاً با بین مسئله واقف نیستند که چگونه بورژوازی خدمت میکنند. آنها حتی تصورشان برین است که مدافع پروپاقرص طبقه کارگرند. اما راه جهنم با نیات حسنه نیز مفروش است. هدف ما نیز از طرح این مسئله این است که با نشان دادن حقیقت امر، آنها را که نا آگاهانه از مسیر منافع طبقه کارگر منحرف شده اند از کسانیکه بنا به منافع و مصالح طبقاتی شان راه خدمتگذاری به بورژوازی را در پیش گرفته اند متمایز سازیم، و در زیر پرچم مارکسیسم - لنینیسم در یک حزب واحد پیروان را بی گرد آوریم. پس ضروری است که بروی این مسئله مکت کنیم و ببینیم که چرا کسانی که از تشکیلات گریزانند، علیه انضباط و تشکیلات مبارزه میکنند و یا منافع حقیر فرقه ای خود را ما فوق یک حزب نیرومند قرار میدهند، هر چند ظاهر آن برخود نام مارکسیست - لنینیست بگذارند و سوگند یاد کنند که به آرمانها و منافع طبقه کارگر پای بندند، عملاً مدافعان سرت طبقه کارگر و پیشبرنده سیاست بورژوازی از کار درمی آیند. بنظر میرسد که همگان در این نکته متفق القولند که وظیفه ما مارکسیست - لنینیستها سازماندهی مبارزه طبقه ای پیروان را است. اما نکته اصلی درک این مسئله است که مبارزه طبقه ای یعنی چه؟ این یک حقیقت بدیهی است که طبقه کارگر بعنوان طبقه ای که فاقد وسائل تولید است و ناگزیر میباید برای مرعاش نیروی کار خود را به دارندگان وسائل تولید یعنی سرمایه داران بفروشد و مولود جا مع سرمایه داریست. در این نظام از آنجا نیکه کارگران در معرض ستم و استثمار سرمایه داری قرار دارند، تضاد آشتی ناپذیری میان طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار وجود دارد و بر مبنای این تضاد مبارزه پیروان را علیه بورژوازی پیوسته تشدید میگردد. این مبارزه موازی با زندگی پیروان را آغاز میگردد و از راه حل مختلف رشد و تکامل میگذرد. خصوصیت سرمایه داری و صنعت بزرگ در این است که نه فقط روز بروز تعداد کارگران نمی افزاید و کمیت آنها را افزایش میدهد بلکه موجب تمرکز و تجمع انبوه عظیمی از کارگران در یک کارخانه، مؤسسه و یا یک رشته تولیدی میگردد. این گرد آمدن تعداد کثیری از کارگران که دارای حساسات و منافع مشترک و دشمن واحدی هستند سبب میگردد که همبستگی و اتحاد در میان آنان تقویت شود. آنها دست به یک مقاومت مشترک علیه سرمایه داران میزنند و برای فروش مناسبات نیروی کار، ساعات کار کمتر و در یک کلام بهبود شرایط کار و زندگی به مبارزه مشترک برمیخیزند و برای تحقق خواستهای خود اتحادیه تشکیل میدهند و به اعتبار متوسل میگرددند. آنچه که ما در اینجا با آن روبرو هستیم یک جنبش صرفاً خود بخودی کارگری و یک مبارزه اقتصادی است. هر چند این جنبش خود بخودی شکل جنبی آگاهی است و این مبارزه نیز نطفه ضعیف مبارزه طبقه ای محسوب می شود، اما نه هنوز میتوان از یک مبارزه طبقه ای کارگران سخن

گفت و نه از جنبشی حقیقتاً پرولتری. مارکس در این باره میگوید: "اشرایط اقتصادی ابتدا توده مردم یک کشور را به کارگر تبدیل کرد. تسلط سرمایه یک وضعیت مشترک و منافع مشترک را برای این توده پدید آورده است. بدین طریق این توده هم اکنون یک طبقه مخالف سرمایه است. اما هنوز یک طبقه برای خود نیست. در مبارزه ای که ما فقط بچند مرحله آن اشاره کردیم این توده متحد میگردد و خود را بصورت یک طبقه برای خود سازمان میدهد. منافع ای که از آن دفاع میکند، منافع طبقه ای میشود. البته مبارزه طبقه ای علیه طبقه دیگری مبارزه سیاسی است." این گفتار ما رکن بدین معناست که سلطه سرمایه، بخاطر ایجاد وضعیت مشترک و منافع مشترک در میان کارگران، خود بخود مبارزه مشترک را از سوی کارگران علیه سرمایه داران پدید میآورد. اما این هنوز بدین معنا نیست که طبقه کارگر منافع طبقه ای خود آگاهی یافته و بصورت یک طبقه متشکل درآمده است، یا بعبارت دیگر "تشکل پیروان را به شکل یک طبقه و سرانجام بصورت حزب سیاسی" تحقق نیافته و مبارزه از دایره مناسبات موجود فراتر نرفته است. تنها هنگامی میتوان از یک مبارزه حقیقتاً طبقه ای سخن گفت که مبارزه طبقه کارگر به یک مبارزه سیاسی برای کسب قدرت توسط این طبقه تبدیل شده باشد و این ممکن نیست مگر آنکه پیروان را بصورت یک حزب سیاسی متشکل شده باشد. لنین در توضیح این بحث مارکس که "مبارزه طبقه ای علیه طبقه دیگری مبارزه سیاسی است." مینویسد: "ما همه بر این اعتقادیم که وظیفه ما سازماندهی مبارزه طبقه ای پیروان را است. اما این مبارزه طبقه ای چیست؟ هنگامیکه کارگران یک کارخانه واحد یک رشته صنعت علیه کارفرمایان کار فرمایان خود دست به مبارزه میزنند، آیا این یک مبارزه طبقه ای است؟ نه. این فقط نطفه ضعیف مبارزه طبقه ای است. مبارزه کارگران فقط هنگامی یک مبارزه طبقه ای میشود که تمام پیشروترین نمایندگان تمامی طبقه کارگر سر اسر کشور از خود بحث به یک طبقه و آگاه باشند و مبارزه آنها نه معطوف به کارفرمایان منفرد بلکه علیه کلیت طبقه سرمایه داران و علیه حکومتی که از آن طبقه حمایت میکند باشد. فقط هنگامیکه فرد کارگری میرسد که اعضاء از تمامی طبقه کارگر است، فقط هنگامیکه او این حقیقت را تشخیص میدهد که مبارزه جزئی روزمره اش علیه کارفرمایان منفرد و مقامات حکومتی منفرد، مبارزه ای علیه تمام بورژوازی و تمام حکومت است، مبارزه اش، مبارزه ای طبقه ای میشود." هر مبارزه طبقه ای یک مبارزه سیاسی است. این گفتار مشهور مارکس را نباید چنین درک کرد که هر مبارزه کارگران علیه کارفرمایان یا نبستی همیشه یک مبارزه سیاسی باشد. بلکه باید چنین فهمیده شود که مبارزه کارگران علیه سرمایه داران تا آنجا نیکه به یک مبارزه طبقه ای تبدیل میگردد، لذا ما یک مبارزه سیاسی می شود. وظیفه سوسیال دمکراتهاست که

## دفاع از حزبیت ....

از طریق سازماندهی کارگران و ترویج و تبلیغ در میان آنها، مبارزه خودانگیزه آنان را علیه ستمگران نشان به مبارزه کل طبقه، به مبارزه یک حزب سیاسی معین برای آرمانهای سوسیالیستی و سیاسی معین تبدیل کنند. این چیز است که نمیتوانند با فعالیت محلی بدست آید.<sup>۳</sup> این یک درک مارکسیستی از مسئله مبارزه طبقاتی پرولتاریا، نقش مارکسیست - لنینیستها و حزب سیاسی پرولتاریا در این مبارزه است. این درک بکلی متما یز از برداشت تحریف آمیز بورژوازی از مبارزه طبقاتی پرولتاریاست که اپورتونیستها ارائه میدهند. هر بر خور در میان طبقات یک مبارزه سیاسی نیست. مبارزه میان کارگران با سرمایه داران برای افزایش دستمزد، کاهش ساعات کار، جلوگیری از اخراج، بهبود شرایط ایمنی و بهداشت محیط کار و غیره و غیره یک مبارزه اقتصادی است. این هنوز یک مبارزه طبقاتی نیست. حتی هنگامیکه طبقه کارگر با مطالبات سیاسی معین بمبارزه برمیخیزد اما نه با یک سیاست مستقل پرولتری، نه با هدف کسب قدرت سیاسی، بلکه بعنوان زانده بورژوازی و سیاستهای آن، این نیز مبارزه ای حقیقتاً طبقاتی محسوب نمیشود.<sup>۴</sup> کافی نیست که مبارزه طبقاتی فقط وقتی که قلمرو سیاست را در برگیرد، واقعی، پیگیر و تکامل یافته قلمداد شود. در سیاست نیز میتوان خود را به مسائلنا چیز محدود نمود و میتوان زرف ترو به شالوده هارفت. مارکسیسم مبارزه طبقاتی را فقط هنگامی کاملاً تکامل یافته، سراسری و همه جانبه میداند که صرفاً سیاست را در برگیرد بلکه مهمترین چیز در سیاست سازماندهی قدرت دولتی را شامل گردد.<sup>۵</sup> او این هنگامی است که پرولتاریا بمثابه یک طبقه در یک حزب سیاسی متشکل شده باشد و این حقیقت را تشخیص دهد که حتی مبارزه روزمره کارگران مبارزه ای طبقاتی میشود. حتی هنگامیکه طبقه کارگر برای اهداف سیاسی نزدیکتر خود همچون دمکراسی و یک جمهوری دمکراتیک بمثابه مرحله ای ضرور در روند سرنگونی نظام سرمایه داری و تسریع در حصول به هدف نهایی مبارزه میکند، این مبارزه ای طبقاتی است. با این معنا میتوان آن مبارزه طبقه کارگر را مبارزه ای طبقاتی دانست که هدفش رهایی اجتماعی پرولتاریا، برانداختن استعمار انسان زانسان و محو طبقات است. و درست است این مبارزه میتواند به اهداف حیاتی و اساسی اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر گام عملی بپوشد. از این حقایق چه نتیجه ای بدست می آید؟ این نتیجه که مبارزه خودبخودی کارگری حتی وقتی که به قلمرو سیاست نیز بسط میابد نمیتواند زانسان مناسبت سرمایه داری را برود. علت چیست؟ علت آن این است که طبقه کارگر خودبخود نمیتواند

به آگاهی طبقاتی دست یابد. تاریخ تمام کشورها گواهی میدهد که طبقه کارگر با قوای خود منحصراً نمیتواند آگاهی تردیونیونیستی حاصل نماید یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیلاتی ایجاد دهد. بر ضد کارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبور بصدور قوانینی نماید که برای کارگران لازم است و غیره.<sup>۵</sup> این مبارزه که نشانه بیدار شدن خصومت آشتی - ناپذیر کارگران با سرمایه داران است نطفه ضعیف مبارزه طبقاتی میباشود و بیانگر شکل جنینی آگاهی است. در اینجا هنوز طبقه کارگر به تضاد آشتی - ناپذیری که بین منافع او و تمام نظام سرمایه داری وجود دارد آگاهی نیافته است، یعنی هنوز فاقد آگاهی طبقاتی است. اینکه لنین میگوید طبقه کارگر با قوای خود منحصراً نمیتواند آگاهی تردیونیونیستی حاصل نماید، بیانگر این حقیقت است که پرولتاریا هنوز از محدود و ایدئولوژی و سیاست بورژوازی فراتر نرفته و هنوز در سارت ایدئولوژیک بورژوازی قرار دارد. نهضت خودبخودی کارگری همان تردیونیونیسم است و تردیونیونیسم چیزی نیست جز همان سارت ایدئولوژیک کارگران از طرف بورژوازی.<sup>۶</sup> از آنجائیکه طبقه کارگر نمیتواند خود بخود به آگاهی طبقاتی دست یابد، از آنجائیکه جنبش خودبخودی کارگری نمیتواند ایدئولوژی مستقلی برای خود تنظیم کند، آنچه که وجود دارد هنوز ایدئولوژی بورژوازیست. بنا بر این هنگامیکه طبقه کارگر خود بخود بمبارزه برمیخیزد، درغیاب ایدئولوژی سوسیالیستی، الزاماً از ایدئولوژی بورژوازی تبعیت میکند. لنین دامه میدهد و میگوید: "حال که از ایدئولوژی مستقلی که خودتوده های کارگر در همان جریان نهضت خود بوجود آورده باشند نمیتواند حرفی در میان باشد، در این صورت قضیه فقط اینطور میتواند طرح شود: یا ایدئولوژی بورژوازی یا ایدئولوژی سوسیالیستی. .... از جریان خودبخودی سخن میرانند، لیکن تکامل خودبخودی نهضت کارگری درست منجر به تبعیت این نهضت از ایدئولوژی بورژوازی میشود؟" چرا نهضت خودبخودی و نهضت از راه کمتریست - مقابله با سرمایه داری ایدئولوژی بورژوازی می رود؟ بین علت ساده که تاریخ پیدا ییش ایدئولوژی بورژوازی بر ما تفقدیمی ترا از ایدئولوژی سوسیالیستی است و بطور خاص معتری تنظیم گردیده است و برای انتشار خود را ایوسائل بر ما تب بیشتر است.<sup>۷</sup>

این تبعیت جنبش خودبخودی کارگری از ایدئولوژی بورژوازی خود را بشکل محسوسی در این واقعیت نشان میدهد که مبارزه و مطالبات آنها از دایره مناسبات موجود فراتر نمی رود. این حقیقت فقط در برگیرنده مبارزه اقتصادی کارگران نیست. مبارزه اقتصادی کارگران در موارد مختلف بدون آنکه طبقه کارگر دارای آگاهی طبقاتی باشد، خصلت سیاسی پیدا میکند. این مسئله بویژه در کشورهایی نظیر ایران که در پی هر مبارزه اقتصادی و هر خواست حرفه ای کارگران، دولت مستقیماً در

برابر کارگران ظاهر میشود و به سرکوب آنها می پردازد، خود را نشان میدهد. در کشورهایی مپریا - لیستی نیز در موارد متعدد مبارزه اقتصادی کارگرانی که تحت نفوذ جریانات تردیونیونیست قرار دارند، جنبه سیاسی پیدا میکند و کارگران خواستار صدور قوانینی در جهت بهبود وضعیت کارگران یا رفع محدودیتهای ضددمکراتیک میگردند. تردیونیونیسم نافی هرگونه سیاست بطور کلی نیست، بلکه نافی آن سیاستی است که مسئله قدرت دولتی و ارد قلمرو آن گردد. یعنی آن سیاستی را میپذیرد که بدایره مناسبات موجود محدود شود. لنین میگوید: "جنبش خودبخودی کارگری بخودی خود فقط قادر به ایجاد تردیونیونیسم است (و ناگزیر آنرا ایجاد هم میکند) و سیاست تردیونیونی طبقه کارگر هم همان سیاست بورژوازی طبقه کارگر میباشود. شرکت طبقه کارگر در مبارزه سیاسی وحتی در انقلاب سیاسی هنوز سیاست وی را به سیاست سوسیال دمکراتیک مبدل نمیکند."<sup>۸</sup> آنچه در اینجا وجود ندارد ایدئولوژی پرولتری، سیاست پرولتری، و مبارزه طبقاتی پرولتری یعنی مبارزه آگاهانه پرولتاریا برای رهایی اجتماعی است. اگر ایمن حقایق هر کسی پوشیده باشد، در ایران تجربه نیز صحت آنرا نشان داد. کارگران ایران نه فقط خود بخود مبارزه اقتصادی را مستند بلکه در مبارزه سیاسی وحتی در انقلاب نیز مشارکت داشتند. اما نه این مبارزه اقتصادی و نه آن مبارزه سیاسی هیچیک بمعنای یک مبارزه طبقاتی پرولتری نبود. طبقه کارگر فاقد آگاهی طبقاتی و سیاست مستقل طبقاتی بود، از همین روست که تبعیت از ایدئولوژی بورژوازی و سیاست بورژوازی پذیرا شد. از تمام این مباحت که طبقه کارگر خود بخود نمیتواند به آگاهی طبقاتی دست یابد بلکه منحصراً نمیتواند آگاهی تردیونیونی حاصل کند و "سیاست تردیونیونی طبقه کارگر هم همان سیاست بورژوازی طبقه کارگر" است، این نتیجه بدست می آید که آگاهی طبقاتی را باید از بیرون جنبش خودبخودی کارگری داخل این جنبش کرد. لنین میگوید: "آگاهی سوسیال دمکراتیک در کارگران اصولاً نمیتوانست وجود داشته باشد. این آگاهی فقط از خارج ممکن بود و ارد کرد."<sup>۹</sup> این وظیفه مارکسیست - لنینیستهاست که با بردن سوسیالیسم بمیان کارگران و با رهبری مبارزه آنها اعم از مبارزه اقتصادی و سیاسی، این مبارزه را به مبارزه ای طبقاتی و آگاهانه تبدیل کنند. سوسیالیسم، طبقه کارگر را به وضعیت طبقاتی خود ووظایفی که برعهده او قرار دارد، آگاه میسازد. پیشروترین کارگران ساختار اقتصادی و سیاسی نظام سرمایه داری را که بر طبقه کارگر ستم روا میدارد و آنرا استثمار میکند عمیقاً میشناسند و تضاد خصمانه ای را که میان کارگران و سرمایه داران وجود دارد درک میکنند و به وظائف طبقاتی و تاریخی خود آگاهی می یابند هنگامیکه این درهم آمیختن سوسیالیسم و جنبش طبقه کارگر در یک جنبش واحد انجام گرفت و پیشرو

ترین نمایندگان طبقه کارگر "برایده سوسیالیسم علمی و نقش تاریخی طبقه کارگر احاطه یافتند و هنگامیکه این ایده ها گسترش یافت و سازمان مستحکمی در میان کارگران تشکیل گردید که مبارزه اقتصادی اقتصادی کنونی را به مبارزه طبقاتی آگاهانه تبدیل کرد." آنگاه طبقه کارگر خواه برای اهداف کوتاه مدت و یا بلندمدت خود دارای سیاستی اکیداً طبقاتی است، و مبارزه کارگران، مبارزه ای حقیقتاً طبقاتی خواهد بود. در اینجا ست که مبارزه طبقاتی کارگران، مبارزه آگاهانه پرولتاریا برای آزادی خود از قیداستثمار طبقات ندارد اما میگردد به شکلعالیتر جنبش کارگران سوسیالیست، حزب مستقل سوسیال - دمکراتیک طبقه کارگر تحول می یابد. " اما دام که این درهم آمیختن و ترکیب سوسیالیسم و جنبش طبقه کارگر انجام نگرفته و حزب مستقل طبقه کارگر بعنوان سنتز سوسیالیسم علمی و جنبش خودبخودی کارگری شکل نگرفته است طبقه کارگر در سارت ایدئولوژیک بورژوازی و سیاست بورژوازی باقی خواهد ماند. این تا کیدبیش زحدر مسئله آگاهانه باقی مبارزه اقتصادی کارگران و نقش اتحادیه ها در مبارزه طبقه کارگر است و نه باقی این حقیقت که پرولتاریا بنا به غریزه طبقاتی خود به سوی سوسیالیسم تمایل دارد. هم مبارزه اقتصادی و روزمره کارگران ضروریست و هم متشکل شدن کارگران در اتحادیه ها. فقط بحث بر سر این است که اگر مبارزه در همین حد باقی ماند، و متشکل آنها نیز در حد اتحادیه باقی بماند، طبقه کارگر هنوز از سیاست بورژوازی فراتر نرفته است. در همین حال این حقیقت که پرولتاریا بنا به غریزه طبقاتی خود به سوی سوسیالیسم تمایل دارد از این جهت که سوسیالیسم علم رها نمی طبقه کارگر است، وضعیت طبقه کارگر را بدستی تشریح میکند، علل سیه روزی بین طبقه را بخوبی توضیح میدهد، و راه های وی را از قیدستثمار نشان میدهد و دقیقاً بیانگر منافع و آرمانهای پرولتاریاست، حقیقت دارد، فقط با این شرط که این سوسیالیسم بدرون کارگران برده شود، بدون این شرط، طبقه کارگر تحت سارت ایدئولوژی بورژوازی که وسیعاً در جامعه رسوخ یافته و امکانات بسیار زیاد برای انتشار و آلودگی وجود دارد باقی خواهد ماند و این ایدئولوژی خود را به طبقه کارگر تحمیل خواهد کرد. تنها بردن سوسیالیسم به درون طبقه کارگر، در آمیختن سوسیالیسم و جنبش طبقه کارگر و ایجاد یک حزب مستقل پرولتری میتواند پرولتاریا را از سارت ایدئولوژی بورژوازی و سیاست بورژوازی نجات دهد. این حقیقت را تجربه همه کشورهای که در آنها طبقه کارگر آگاهانه طبقاتی دست یافته و حتی قدرت سیاسی را در دست گرفته است با ثبات رسانده است. در این کشورها نیز یک دوران جدائی سوسیالیسم و طبقه کارگر وجود داشته است و تنها با تلاش مستمر و پیگیر کمونیستها برای بردن آگاهانه درون طبقه کارگر،

جنبش طبقه کارگر به یک جنبش آگاهانه تبدیل شده است. "سوسیال دمکراسی ترکیب جنبش طبقه کارگر و سوسیالیسم است. وظیفه او این نیست که بطور غیرفعال به جنبش طبقه کارگر در هر یک از مراحل جداگانه اش خدمت کند. بلکه باید منافع جنبش را بطور کلی بیان نماید، به این جنبش هدف نهائی و وظائف سیاسی شان را نشان دهد و استقلال ایدئولوژیک - سیاسی آنرا حفظ کند. جنبش طبقه کارگر جدا از سوسیالیسم دمکراسی کوچک و ناچیز میشود و ضرورتاً بورژوازی میگردد. در هر کشوری دورانی وجود داشته که جنبش طبقه کارگر جدا از سوسیالیسم وجود داشته و هر یک راه خود را می پیمود و در هر کشوری این جدائی هم سوسیالیسم و هم جنبش طبقه کارگر تضعیف کرده است. فقط ادغام سوسیالیسم با جنبش طبقه کارگر در تمام کشورهای یک پایه مستحکم برای هر دو آفریده است. اما در هر کشوری بین ترکیب از نظر تاریخی به شیوه های منحصر بفرد در انطباق با شرایط زمانی و مکانی حاکم تکامل یافته است. آنچه که امروز همچنان بعنوان یک وظیفه مبرم در برابر ما رکنیست - لنینیستهای ایران قرار دارد، هنوز هم تلاش برای ترکیب و درهم آمیزی سوسیالیسم و جنبش طبقه کارگر در یک کل واحد و جدائی ناپذیر است. واقعیت این است که هنوز جنبش طبقه کارگر جنبش آگاهانه طبقه کارگر نیست. هنوز حزبی که سنتز جنبش خودبخودی طبقه کارگر و آگاهانه ها شد و این دورا در یک جنبش واحد و تفکیک ناپذیر گرد آورده باشد وجود ندارد. داشتن برنامه حزبی و تاکتیک حزبی هر چند گام مهمی به پیش محسوب میشود کافی نیست. تلاش و آفرین لازم است تا جنبش طبقه کارگر ایران به یک جنبش حقیقتاً آگاهانه و مبارزه آن به یک مبارزه طبقاتی تبدیل گردد. اما نکته ای که درک آن در اینجا حائز اهمیت است، در نظر گرفتن این حقیقت است که این ادغام و ترکیب سوسیالیسم و جنبش طبقه کارگر در هر کشوری "از نظر تاریخی به شیوه های منحصر بفرد در انطباق با شرایط زمانی و مکانی حاکم تکامل یافته و می یابد. بنا بر این در ایران نمیتوان به الگوهای تجربه شده در کشورهای دیگر چسبید و شیوه های را برگزید که با سطح کنونی جنبش ما و شرایط زمانی و مکانی که ما در آن بسر میبریم هماهنگی نداشته باشد. گروهی بیهوده در تلاشند مطابق "شیوه های منحصر بفرد روسی با این معضل جنبش ما پاسخ گویند. اما جنبش کمونیستی ایران نمیتواند به دوران محافل ترویجی عقب نشیند. این جنبش حداقل حامل یک تجربه ۷۰ ساله است. طبقه کارگر ایران نیز طی این دوران مراحل مختلفی را از سر گذرانده است.

درست است که ما میگوئیم جنبش طبقه کارگر ایران هنوز یک جنبش حقیقتاً طبقاتی نیست، اما چه کسی میتواند تجربه و آگاهانه جنبش کارگری ایران را فقط طی ده سال گذشته انکار

کند. طبقه کارگر ایران یک انقلاب را پشت سر گذارده است. تجربه و آگاهی و همبستگی کارگران ایران در دوران پیش از قیام ۵۷ و دوران پس از آن یکلی متفاوت است. این حقیقت را هیچکس نمی تواند انکار کند که بویژه در حین قیام و مدتی پس از آن سوسیالیسم وسیعاً بمان کارگران برده شد و هزاران کارگر با روح آگاهی طبقاتی پرورش یافتند. سازمان ما علیرغم نواقص و انحرافات خود در دوران پس از قیام تا انشعاب ۵۹ و در محدوده معینی پس از این انشعاب تا نیمه اول دهه ۶۰ نقش بس مهمی در آگاهی و بیداری کارگران و متشکل ساختن آنها ایفا نمود و در همین محدوده مبارزه کارگران جنبه طبقاتی بخشید. البته این بدان معنی نیست که روند معکوس چند سال اخیر نیز نادیده انگاشته شود. سرکوب و قلع و قمع هزاران کارگر آگاه، سرکوب و تضعیف روز افزون سازمان های مارکسیست - لنینیست در ایران، انشعابات مکرری که سازمان ما با آن روبرو گردید، توأم با زائل شدن آگاهی طبقاتی بخش وسیعی از کارگران که تحت رهبری اپورتونیستهای اکثریتی قرار گرفتند، همه و همه اثرات منفی و مخرب خود را بر جنبش طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی آن برجای گذاشته است. با این وجود بزرگ آگاهی در میان کارگران افشای شده و حتی گرایشات معین فکری و سیاسی در درون کارگران و در میان پیشروترین نمایندگان آنها توأم با سازمانهای سیاسی شکل گرفته اند. ما نمیتوانیم وظیفه خود را بدون در نظر گرفتن این حقایق و مرحله کنونی رشد جنبش کارگری انجام دهیم. کسی که این حقایق را نمی بیند یا نمی خواهد ببیند، نه فقط یک دنباله رویی مقدار است، بلکه به عبث تلاش میکند جنبش کارگری را به عقب بکشد. آنچه که امروز لازم است و هر کسی که بر خود نام مارکسیست - لنینیست میگذارد و وظیفه خود را تبدیل مبارزه کارگران به یک مبارزه طبقاتی قرار داده است باید آن را مدنظر داشته باشد، تلاش برای تمرکز همه نیروهای حقیقتاً مارکسیست - لنینیست که تعداد آنها هم اکنون نیز بسیار بالاست، ما پراکنده و غیر متمرکز اند، در یک سازمان واحد طبقاتی پرولتری بمنظور مدافع هر چه فعالتر در جنبش طبقه کارگر، اشاعه هر چه بیشتر ایده سوسیالیسم در میان کارگران و سازماندهی و رهبری مبارزه طبقاتی کارگران در جهت دمکراسی و سوسیالیسم است. بر هر کسی که واقعاً از منافع طبقه کارگر دفاع میکند، این حقیقت پوشیده نیست که در شرایط کنونی انجام این وظیفه حتی از عهد سازمانهای موجود ساخته نیست تا چه رسد به افراد هسته ها و محافل. فقط تمرکز همه نیروها و منابع جنبش کمونیستی ایران در یک تشکیلات واحد، این امکان را پدید می آورد که با تقسیم کار صحیح، صرفه جوئی در اختصاص منابع و نیروها، هدایت تمامی انرژی های که امروز هر زیر و بسوی یک

## روند، نه وحدت و انسجام، که...

از صفحه ۳

مسئولیتش افتاده است و میخواهد قبل از پرداختن به اوج افلاک وضع خانه آشناسر و سامانی بدهد " تمام می شود .

در یک چنین مقاله ای - قطع نظر از اهداف نویسنده - در یکی از روزنامه های رسمی و معتبر رژیم، قبل از هر چیز حاکی از شرايط حاوی حیرانی رژیم و تشدید اختلافات درونی است. مقاله در خلال نفي سیاستها و عملکرد ده ساله رژیم و ابراز خصومت ویژه نسبت به "تندرها"، اساساً به تبلیغ و جانبداری مشی نوینی می پردازد که امروزه در فتنه های علمی و ادبی آن گذشته است. از همین رو، در ج آن در روزنامه اطلاعات نامی توانست و کنش تند و سریع مخالفین وی خصوصاً "حزب اله" را بـ سر نیانگیزد. بلافاصله بسیاری از نمایندگان مجلس، ضمن انتقاد از روزنامه اطلاعات، نویسنده مقاله را شدیداً مورد حمله قرار دادند، رئیس مجلس نیز مقاله یا دشه را تقبیح نمود. نماینده سلماس نویسنده مقاله را "رشیدی مطلق" و نوشته وی را "مقاله کثیف و عفنی" که "هزاران برابر کثیف تر از مقاله رشیدی مطلق" است، نامید. او به دفاع از عملکرد ده ساله رژیم و بطور مشخص مسئله جنگ و ادامه آن برخاست و گفت "این قلم به مرد جنگ مقدس هشت ساله را... جنگ بی حاصل می خواند و شعار دادن علیه آمریکا را کار احساسات و بی نتیجه می خواند و ادعای می کند که این شعارها به جایی نرسیده است و حال آنکه نظر مبارک امام غیر از این است". بخاطر بیارویم زمانی را که منتظری سیاستها ی ده ساله رژیم و مشخصاً مسئله جنگ را زیر سؤال برده بود، با چه عکس العمل خشمگینانه و انتقام جویانه ای از جانب خمینی مواجه گردید. خمینی در مقابل او از عملکرد ده ساله رژیم و علی الخصوص از سیاست رژیم در قبال جنگ دفاع نمود و منتظری را به سختی کوبید و سر جای خود نشاند. نماینده مجلس، در اینجا نیز برای کوبیدن نویسنده مقاله همان سخنان خمینی در مقابل حرفهای منتظری را ملاک قرار داد و همان استدلال از این سیاستها دفاع نمود "ما در جنگ برای یک لحظه هم نادم و پیشیمان از عملکرد خود نیستیم، راستی مگر فراموش کرده ایم که ما برای ادای تکلیف جنگیده ایم و نتیجه فرغ آن بوده است". این نماینده علاوه بر آنکه نویسنده مقاله را مردی "نا پاک" خواند که مردم و "امام" را در پای "سلام ناب آمریکائی" قربانی کرده است، صراحتاً او را "ضد سلام"، "ضد انقلاب و ضد امام" خواند و سرانجام با ذکر اینکه اگر "هزاران هزار برابر این پولها" صرف شود، "مردم با زحمتند... شهید بدهند تا نام اسلام و قرآن و اله روی زمین بماند" از خط "حزب اله" دفاع نمود و به سخنان خود پایان داد.

نمونه دوم: نمونه دیگری از تشدید اختلافات

و دسته بندیها را در سخنان حائری زاده نمایند. بیرجند در مجلس شورای اسلامی، و عکس العمل جناح مقابل، با وضوح هر چه تمام تر می توان مشاهده کرد. از آنجا که مضمون گفتار مخالفین علیه یکدیگر بقدر کافی روشن است و ما را از هر گونه تفسیری بی نیازی سازد، سعی میکنیم عین گفتار آنها را (حتی المقدور بطور خلاصه) در اینجا نقل کنیم . حائری زاده در سخنان قبل از دستور روز سه شنبه ۱۴ شهریور، ضمن اشاره به مرگ خمینی و تحولات بعدی، در پوشش گفتگوی "امام" از تضعیف "حزب اله" و کنار گذاشته شدن سران این جناح چنین شکوه میکند "بعد از توای پدر، ای امام... چنان یتیم ماندم که هنوز آب کفن تو خشک نشده به آبرویمان تا ختند... پدر و هر یتیم ماندم تو روح اله موسوی بزرگ که رفتی موسوی های خط تونیز یکی یکی از گردونه کاسیاست و قضاوت خارج شدند. تو با دو چشم می نگرستی و هر زمان به جناحی و طیفی از اصحاب نظر عنایتی داشتی اما بعد از تو با فرو بستن چشمات گویی یک طیف و جناح که لطف خاص به آنها داشتی از چشم بعضی ها افتاده اند". این نماینده علاوه بر این شکوه ها و این انتقادات تکی نسبت به سیاستهای جناح مسلط هيات حاکمه، از سیاستهای وزارت امور خارجه بطور مشخص تر انتقاد می کند و در این مورد میگوید "ما ما... تو از غوغای جنایات آل سعود دست پرورده آمریکای جنایتکار خون جگر از دنیا رفتی... بعضی ها چشمان تو را دور دیده اند و صحبت از آشتی و معامله سیاسی با آل سعود قاتل فاسد میکنند... اکنون جمعی ما را به خوردن گندم حرام و وی تشویق می کنند تا از بهشت انقلاب اسلامی تو بیرون رانده شویم. ای سوسه های شیطان در بهشت انقلاب است". حائری زاده همچنین در دفاع از یکی دیگر از نمایندگان مجلس که در جریان رای اعتماد دینار وزیر ای کابینه رفسنجانی از وزیر امور خارجه انتقاد کرده بود میگوید "موضوع بعدی مسئله مال آبی، مومن، زندان کشیده، مبارز و فرزند انقلاب است که چند جمله ای از وزارت خارجه در جلسه علنی انتقاد داشت که برخی کوتاه فکران تنگ نظر به تنظیم طوماری علیه وی در مشهد پرداخته اند، این طومار طومار اختناق است... این شمروشمرا چه کسانی هستند که قدمی کشند تا حلقوم حگونی را ز قفا ببرند". حائری زاده پس از این حملات و افشاگریها علیه مخالفین خود، به تهدیدات جناح مقابل نیز اشاره ای میکند "آیا این حریت و آزادی است که فردی محترم در منبری بگویند اینها کسب مخالف بودند و یا مخالفت کرده اند و یا مخالف به فلان وزیر داده اند در انتخابات بعدی از دم تیغ قلم خودخواهیم گذرانند و در این دوره مجلس از قلم ما در رفته اند... (رسالت - ۱۵ شهریور ۶۸)

سخنان حائری زاده علیه مخالفین خود و در دفاع از جناحی از هیات حاکمه که امروزه گوشه صحنه رانده شده است، و انکس شدید دسته مقابل را برانگیخت. موحدی ساوچی نماینده مجلس،

ضمن محکوم کردن سخنان حائری زاده به شدت به وی حمله کرد و حتی او را "دشمن انقلاب" خواند. وی در سخنان پیش از دستور روز چهارشنبه ۱۵ شهریور از جمله چنین اظهار داشت "روز گذشته یکی از نمایندگان تحت لوای پادامام، عقده های باندی فرو خورد و خود را بصورت بذرها های از کینه در سطح سیاسی آرامی که پس از نمایش شکوه مندم و یادامام و حضور پیر انتخابات بوجود آمده بود یا شیدکه شایدرختی از اختلاف شدن کند" موحدی ساوچی علاوه بر آنکه مخالف خود را طرفدار "سلام آمریکائی"، طرفدار لیبرالها و فاسدین اخلاقی خواند اظهار داشت که وی "با دشمنان اسلام و انقلاب همدردی" میکند و "در فضای وحدت"، "نغمه شوم اختلاف" سر میدهد. او همچنین ضمن دفاع از وزیر امور خارجه در مورد مخالفین وی گفت: "بعضی از آقایان تحت عنوان اینکه به وزیر خارجه رای میدهیم، اما سیل تهمت و افترا را به مسئولین نظام جمهوری اسلامی و سیاست خارجی آن وارد میکنند و بعد هم با دادن ۳۵ رای مخالف و ۵ رای ممتنع عملاً جهت تضعیف وزیر خارجه و تقویت رژیم متجاوز عراق قدم برمیدارند" و بلاخره صحبت های همپالگی خود را مبنی بر وجود اختناق به سخنان نماینده مستعفی کرج تشبیه میکند که "پس از استعفاء اظهار ندامت کرد" و خلاصه به او حالی میکند که کسی که در درون مجلس صحبت از اختناق میکنند جایشان کجاست و با آنها چگونه رفتار می شود. (رسالت - ۱۵ شهریور ۶۸)

این فقط دو نمونه از ده ها رویدادی است که هر روز و هر ماه اتفاق می افتد و تشدید اختلافات فیما بین دستجات مختلف هیات حاکمه را منعکس می سازد. القاب و جملاتی که مخالفین علیه یکدیگر بکار می برند، تا آنجا که همدیگر را "شمسیر"، "شیطان"، "دشمن انقلاب"، "ضد انقلاب" و غیره می خوانند، بقدر کافی با زتاب دهنده تضادهای حدت یافته هست و جایی برای تفسیر باقی نمی گذارد. ما نخواهیم در مورد اختلاف بر سر ابقاء محتشمی و موسوی، اختلاف بر سر رای اعتماد و وزرا، اختلاف بر سر بر نامه های اعتمادی، اختلاف بر سر ایجا در رابطه با آمریکا و بسیاری اختلافات دیگر که طی همین رویدادهای اخیر بروز یافته است وارد بحث شویم. مواردی که حتی مجلس شورای اسلامی را به تشنج و ناگزیر تعطیلی کشانید، آنها با وجود توصیه های خامنه ای و چاشنی سخنان خمینی مبنی بر "اجتناب از تنازعات در مجلس".

در صفحه ۴

از میان —————  
نثرات

از صفحه ۱۰

قطعی زما رکسیسم روی برتا فتندوبه ارتدا دکامل  
گرا ئیدند. درکشورها ی اردوگاه سوسیا لیسم نیوز  
نتایج این خط مشی درعرصه های اقتصادی و  
سیاسی، به بحرانی انجامیدکه امروزه نقطه اوج  
خودرسیده است. بنابراین برخلاف ادعای بااعلی  
آنچه که ما شاهد فروپاشی آن هستیم، مشی  
اپورتونیستی است که خروشچفیسث هاپایه گذاران  
بودند، و اوروکمونیسمنه ثمره ونتیجه خط مشی  
استالینی بلکه ثمره ونتیجه خط مشی اپورتونیستی  
خروشچف است. بحران جنبش کمونیستی جهانی  
چیزی جز بحران خروشچفیسث، بحران فروپاشی  
خطوط اپورتونیستی نیست. با بااعلی بیهوده  
میکوشد بحران را بشیوه ای ترسکیستی تبیین کند و  
ترسکیسم را مارکسیسم - لنینیسم جا بزند.  
همانگونه که گوربا چف بیهوده تلاش میکند با حمله  
به خط مشی لنینی استالین، خط اپورتونیستی  
خروشچف را پیگیرانه ترپیش برد. و بالاخره  
همانگونه که مرتدین مجار، بیهوده تلاش میکنند با  
حمله به خط مشی استالین، ارتدا دخودرا پنهان  
بدارند. هیچ جای تعجبی هم نیست وقتیکه  
موضع با بااعلی، مرتدین مجارستان، اوروکمونیسثها و  
سوسیال دمکراتها یکدست از کار درمی آیند. این  
گام با بااعلی به عقب با نظرات اودر مورد مسئله  
تشکیلات تکمیل میگردد. در اینجا کلام معلوم  
میگردد که حمله اوبه استالین و حزب استالینی  
چیزی جز نفی حزب لنینی و دفاع از یک تشکیلات  
خرده بورژوا ئی بی دروپیکر ترسکیستی نیست. وی  
در "قطعنامه در باره بحران تشکیلاتی ورژیسث  
سانترالیسم دمکراتیک" ضمن بحث در مورد مسائل  
تشکیلاتی خودشان یک حکم عام در مورد جنبش  
کمونیستی نیز صادر میکند و مدعی میشود که هر حزب  
لنینی یا ید آزادی بی قید و شرط مباحثه و انتقاد  
آشکارا در همه جا بپذیرد. البته مسئله به همین جا  
نیز خاتمه نمی یابد: "در تشکیلات لنینی ضمن تاکید  
بر اصل تبعیت اقلیت از اکثریت، محکومیم  
فراکسیونها (ایجاد گروهی بر مبنای پلاتفرم معین  
و انضباط درونی ویژه) و برابر حقوقی، گروه بندیهای  
موقت حزبی بر پایه پلاتفرمها (یا جناحها) اصولا  
مردود شناخته نمیشوند. نتیجتا اینکه "مروز  
بویژه با توجه به مختصات و ویژگیهای رشد بین المللی  
وملی جنبش طبقه کارگر در کشور ما، ایجاد حزب  
اتقلابی توده ای کارگزار بدون وجود جناحها  
(گروه بندیهای مختلف و موقت حزبی) غیر ممکن  
است. شرایط بین المللی مذکور عبارتند از بحران  
جنبش کمونیستی (که با زتاب تجزیه و فروپاشی  
مشی مسلط استالینی است) تنوع گرایشات در این  
جنبش و بازبینی عمومی تئوری مارکس در پرتو  
شرایط بغرنج جهانی. خود ویژگی شرایط ملی ما  
نیز بدین قرار است: پراکندگی و تجزیه مدافعی  
کمونیزم به فرقه های بیشمار که هنوز مرحله تدارک

نظری و عملی ایجاد حزب طبقه کارگر را در شرایط  
پس از انقلاب بهمان زسر میگذرانند. از اینسو و  
حقوق اقلیت های حزبی با یدبیش زپیش مورد  
تأکید قرار گرفته، در اساسا نامه حزبی گنجانده شوند  
وبالاخره پس از این صغرا و کبرا چینی ها نتیجه  
اصلی بدست می آید: "اقلیت حزبی یا ید را این  
حقوق و نظایر آن باشد: برخورداری از ارگان  
مباحثاتی با هیئت تحریریه ویژه، بهره مند شدن از  
امکان پخش نشریات خود از طریق شبکه های عمومی  
توزیع نشریات حزبی و اعزام نمایندگان خود به  
کنفرانسها و کنگره های حزبی بر مبنای رعایت  
انتخاب تناسبی نمایندگان بر پایه پلاتفرمها."  
اینکه حزب لنینی چیست و موازین و  
معیارهای حاکم بر این حزب کدامند، مسئله مبهم  
ونا روشنی نیست. تئوری لنینی تشکیلات بشکل  
کامل و جامع خود در سه نوشته لنین چه با ید کرد: یک  
گام به پیش دوگام به پس و نامه بیک رفیق بیان  
گردیده است. در این نوشته مجال بحث بر سر این  
مسئله نیست. آنچه که مورد بحث میباشد پاسخ  
به این سؤال است که آیا در حزب لنینی آزادی  
بحث و انتقاد میتواند بی قید و شرط باشد یا  
منفی است. در تشکیلات لنینی آزادی کامل  
بحث و انتقاد وجود دارد و هر عضو حزب حق دارد  
آزادانه نظر خود را ارائه دهد و از سیاستهای حزب  
انتقاد کند. این آزادی بحث و انتقاد نه فقط در  
درون تشکیلات میتواند وجود داشته باشد، بلکه  
در مطبوعات سازمانی یعنی نشریاتی که به این  
مباحث اختصاص یافته نیز وجود دارد. اما این  
آزادی کامل بحث و انتقاد هم محدود است و هم  
مشروط.

بحث و انتقاد در چارچوب اصول و مبنای  
برنامه ای و اساسا نامه ای میتواند آزاد باشد و بطور  
کامل هم آزاد باشد. و نه خارج از آن. این بحث و  
انتقاد دنیا ید وحدت عمل را از بین نبرد. در عین  
حال بحث و انتقاد دلنی هم از طریق ارگانهای تعیین  
شده، در آنجا ئی محدود و مشروط میشود که به مسائل  
امنیتی مربوط میگردد و یا در لحظاتی که برای یک  
حزب تعیین کننده است و نمیتواند بر روحیه توده ها  
تا شیر منفی بگذارد و دشمن را تقویت کند. آزادی بی  
قید و شرط مباحثه و انتقاد آشکارا در همه جا با تشکیلات

لنینی که بخواد پدرولتا ریا را در نبردهای سهمگین  
طبقا تهرهبری کند سا زگا رنیست. تشکیلاتی که  
آزادی کامل بحث و انتقاد را نپذیرد شایسته نام  
تشکیلات لنینی نیست. بهمانگونه که آزادی بی قید  
و شرط مباحثه و انتقاد آشکارا در همه جا نیز، نمیتواند  
در یک تشکیلات لنینی حاکم باشد. اما اینکه این  
"آزادی بی قید و شرط" بجای انجام مباحث  
بعدی با بااعلی روشن میگردد. او ضمن اینکه در  
حرف تبعیت اقلیت از اکثریت را میپذیرد و ظاهرا  
فراکسیونیسث را محکوم میکند، اما در عمل هم تبعیت  
اقلیت از اکثریت را نفی مینماید و هم فراکسیونیسث  
را تا ئید میکند. با بااعلی علی الحساب از حقانیت  
وامولیت "وجود جناحها" دفاع میکند و خواستار  
برخورداری "اقلیت" از ارگان مباحثاتی با هیئت  
تحریریه ویژه "خود میگردد که البته "نظائر آن"  
هم در آینده مطرح خواهد شد. کسی که الفبای کار  
تشکیلاتی را بداند میفهمد که این یعنی در عمل ایجاد  
یک فراکسیون یا فراکسیونها. گروههای با  
سازماندهی خود، انضباط ویژه خود، پلاتفرم  
خاص خود و در یک کلام ایجاد یک تشکیلات یا  
تشکیلاتها در درون ظاهر یک تشکیلات. آنچه که  
با بااعلی مطرح میکند در حقیقت نقطه آغاز نیست  
برای خود مختاری، نفی تبعیت اقلیت از اکثریت،  
نفی تبلیغ و ترویج مواضع تصویب شده و رسمی یک  
تشکیلات از سوی اقلیت. تز با بااعلی به چیز دیگری  
نمی انجاد جز ایجاد فدراسیون و اعلام بی اعتمادی در تمام  
یک تشکیلات. روشن است که این نظرات با بااعلی  
میتواند برای یک باشگاه بحث و فحص یک گروه  
و محفل ترسکیست کلام مقتضی باشد، اما حتی به  
در یک تشکیلات مبارز هم نمیخورد تا چه رسد به  
حزب لنینی. از آنچه که گفته شد نتیجه میگیریم که  
با بااعلی در برخورد با برخی مسائل یک گام به  
پیش در جهت گسست از مواضع اپورتونیستی راه کارگر  
(جناح دفتر سیاسی) برداشت، اما در برخورد به  
برخی مسائل دیگر از جمله مسئله بحران جنبش  
کمونیستی جهانی، مسائل کشورهای اردوگاه  
سوسیالیسم و تئوری تشکیلات با پذیرش مواضع  
ترسکیستی نه فقط گامی به پیش برداشت، بلکه  
یک گام هم به پس نهاد.

## اعضا، فعالین و هواداران سازمان!

برنامه سازمان را در میان توده های مردم

تبلیغ و ترویج کنید و در توزیع هر چه

گسترده تر آن بکوشید.

**دفاع از حزبیت، علیه بی حزبی**

مارکسیسم-لنینیسم بر مبنای ترک مارتیا لیستی تاریخ و حرکت اقتصاد نظام سرمایه داری، ضرورت و اجتناب ناپذیری جایگزینی نظام سوسیالیستی را بجای نظام سرمایه داری به اثبات رسانده و نشان داده است که نظام سرمایه داری در پیرویه تحوولی خودپیش شرطهای عینی و مادی را برای بین دگرگونی فراهم میسازد. نیروی محرکه این تحول تاریخی، مبارزه طبقاتی و حاکمیت انقلابی آن پرولتاریاست که هدف و رسالتش برانداختن نظام طبقاتی سرمایه داری، محو استثمار و استعمار و استقرار یک جامعه کمونیستی است. از همین روست که کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و برقراری دیکتاتور پرولتاریا بمثابه ابزاری جهت تحقق بین ضرورت تاریخی و وظیفه سترگ پرولتاریا اعلام شده است.

اما طبقه کارگر نمیتواند به اهداف طبقاتی و تاریخی خود جامه عمل بپوشد، مگر آنکه در یک حزب سیاسی مستقل و متمايز از تمام احزاب و سازمانهای طبقاتی دیگر، یعنی حزبی با ایدئولوژی و سیاست پرولتاریا متشکل شود.

مارکس و انگلس بنیانگذاران کبیر سوسیالیسم علمی را همان آغاز مکرر بر این حقیقت تاکید نمودند و سرانجام آنرا بصورت یک ماده مشخص در اساسنامه انترناسیونال اول قرار دادند که:

"طبقه کارگر در مبارزه خود علیه قدرت جمعی طبقات دارا فقط با متشکل شدن در یک حزب سیاسی، متمايز و در تقابل با تمام احزاب کهنه ای که توسط طبقات دارا تشکیل شده اند میتوانند بمثابه یک طبقه عمل کنند. این شکل طبقه کارگر در یک حزب سیاسی بمنظور تامين پیروزی انقلاب اجتماعی و هدف نهایی آن: الغاء طبقاتی امری ضروری است.

اتحاد نیروهای طبقه کارگر که هم اکنون از طریق مبارزه اقتصادی بدست آمده است، باید در عین حال بعنوان اهرمی در دست این طبقه در مبارزه اش علیه قدرت سیاسی سرمایه داران و ملاکین یکار گرفته شود. اربابان زمین و سرمایه همیشه از امتیازات سیاسی خود برای دفاع و بدی کردن انحصارا اقتصاد خودپیش و به بردگی کشاندن کاراستفاده خواهند کرد. بنا بر این کسب قدرت سیاسی به وظیفه سترگ طبقه کارگر تبدیل شده است. اکنون بین حقایق و بی حقایق، بدیهی و غیر قابل انکار که تجربه دهها سال جنبش کارگری صحت و حقایق آنها را با اثبات رسانده است باید برای هر کس که برخورد نامارکسیست-لنینیست میگذارد حکم الفبا را پیدا کرده باشد. اما متأسفانه در جنبش ما هنوز این حقایق که طبقه کارگر بدون تشکیلات هیچ است، قدرت طبقه کارگر در سازمان یافتگی، همبستگی

**کمک های مالی رسیده**

هلند		آلمان	
۳۵ فلورن	نشریات	۲۵۰ مارک	فعالیت های هنری
۲۲۳ فلورن	فدائی شهیدزهره مدیرشانه چی	۱۰۰ مارک	نشریات
۷۵ فلورن	فدائی شهیدحسین فاطمی	۲۹۸ مارک	سراسری
۷۵ فلورن	میترا بلبل صفت	۸۳۷/۵ مارک	سراسری
۷۵ فلورن	خرونینگن	۱۰۰ مارک	کاسل نشریات
۳۷۵ فلورن	نشریات	۲۳۰ مارک	گوتینگن
۱۱/۲۵ فلورن	نشریه کار	۱۰۰ مارک	نشریات
۲۹۱۵ تومان	مدحسین هرمزگان	۱۰۰ مارک	برلین
۴۰ فلورن	میترا بلبل صفت	۵۰۰ مارک	نشریات
۴۰ فلورن	حسین فاطمی	۱۲۰ مارک	"
۴۰ فلورن	بهروز دهقانی	۱۰۰۰ مارک	سعيدسلطانپور
۱۰۰ فلورن	زندانی سیاسی	۱۵۵/۵ مارک	هانوفر
۱۰۰ فلورن	اسداله پنجه شاهی	۱۴۸ مارک	آکسیون مالی
۱۰۰ فلورن	خانواده شهدا و زندانیان سیاسی	۱۷۷/۵ مارک	نشریات
۱۰۰ فلورن	امیر فاطمی	۹۰ مارک	نشریات
۱۰۰ فلورن	بدون کد	۱۲۵ مارک	"
اطریش		فرانکفورت	
۲۵۰۰ شلینگ	سیاهکل	۵۰ مارک	سولماز
۲۵۰۰ شلینگ	زنده با دبقای رزمنده	۶۳ مارک	نشریات
۲۵۰۰ شلینگ	پویان	۱۰۰ مارک	دومین کنفرانس سازمان
هواداران سفخا (اقلیت)		۱۵۲/۵ مارک	نشریات
۲۵۰۰ شلینگ	دروین	۱۰۰ مارک	نشریات
۵۰۰۰ شلینگ	پویان	دانمارک	
۵۰۰۰ شلینگ	ناصر	۶۰۰۰ کرون	بدون کد
۵۰۵۰ شلینگ	نغمه	۶۸۰۰ کرون	بدون کد
۴۹۵۰ شلینگ	زندانی سیاسی	۲۵۰۰ کرون	بدون کد
ایتالیا		۳۰۰۰ کرون	نشریات
۷۰۰ مارک	نشریات	سوئد	
انگلیس		۴۰۰۶ کرون	نشریات
۱۰۰ پوند	نشریات	۱۲۲۰ مارک	نشریات
۲۵ پوند	ضرورت کمک مالی	۳۰۰ کرون	اتحاد
۳۰ پوند	زندانیان سیاسی	فرانسه	
آمریکا		۱۰۰۰ فرانک	نشریات
۵۰۰ دلار	کالیفرنیا ۲۲-ح		

**برای تماس با سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)**  
نامه های خود را در دو نسخه جداگانه برای دوستان و آشنایان خود در خارج زکشورا رسال و آنتها بخوانید نامه ها را به آدرس زیر پست کنید.  
Post Fach 302921  
1000 Berlin 30  
West Germany

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به آدرس سازمان ارسال نمائید.  
A.MOHAMMADI  
490215483  
Amro Bank  
Amsterdam..HOLLAND

**سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی، برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق**